۹

۱۷۳۶

۲۷

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۱۶۴۲
رده‌بندی دیویی:	۱۲۸۴ م ۲۱ ز فا ۸۰۸/۰۴
سرشناسه:	زاهدی، شاه محمد بن مسیح الزمان، قرن ۱۳ ق
عنوان قراردادی:	
عنوان:	مفیدنامه
کاتب:	تاریخ کتابت:
محل نشر:	لکهنو ناشر: مطبع گلزار تاریخ نشر: ۱۲۸۴ ق
صفحه شمار:	۵۶ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی ابعاد: ۱۶×۲۵ نوع خط: نستعلیق
روش تهیه:	وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات:	مقام معظم رهبری تاریخ ثبت اردیبهشت ۱۳۸۱
یادداشتها:	۱. دارای حواشی و توضیحات پیرامون متن. ۲. فهرس به فهرست
موضوع(ها):	۱. نامه‌نگاری فارسی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. دستور زبان فارسی
شناسه(های) افزوده:	الف. خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸-، اهداکننده. ب. عنوان.
فهرستنگار:	اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: اردیبهشت ۸۹



إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِيْن

سنه ۱۲۸۵ ه

مطبع علوی لکهنو اراوده باهتمام علی بخش خان طبع شد

فهرست مضامین مندرجهٔ کتاب مفید نامه که مشتمل بر پنج باب و یک خاتمه است

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد خالق عالم و درود بر سرور بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیته اجمعین الطیبین الطاهرین میگوید بنده شاه محمد زاهدی ولد مسیح الزمان هانسوی خاک راه آل محمد رسول الله علیه و آله الصلوة والسلام که اگرچه کثرت تصانیف اوستادان هنرپرور و بزرگان نیکوسیر کار بجای رسانیده که بتالیف قوانین تازه مردم خوشه چین احتیاجی نمانده اما ترتیبی که بخاطر فاتر این عاصی پرمعاصی آمده برای افاده عوام بارقام آورده بمفید نامه موسوم ساخت تا مبتدیان بزبان فارسی مهارتی حاصل نمایند و از روزمره ضروری بهره یافته این عاجز را بدعای خیر یاد سازند بعون الله المستعان مراین نسخه افادت نصاب مرتب ست به پنج باب باب اول در اسمای الهی که اکثر در تحریر و تقریر اهل عالم می آید و فیض هریکی ازین اسمای رحمت برای عالم میکشاید باب دوم در اسمای عالم و مواضعات و اوقات و اشیای عالم باب سوم در حرکات و سکنات و کارهای عالمیان و اوزان و گردان آنها که آنرا افعال گویند بطریق آمدنامه باب چهارم در آداب و القاب رعایت مراتب اعلی و ادنی و اوسط باب پنجم در رقعات و پروانجات و دیگر تمامی کواغذات ضروری هر قسم و قاعده این نسخه عنبر که بنظر حقیر چنان نیکو می نماید که چون مبتدی را بر خواندن روان یک نحو قوتی و قدرتی حاصل آید اولا این را بیاد شد و بعده انشای مسیح و انشای محمدی که از تالیف الدمرحوم ست و مضامین سلیس موجب سهم

ابنای روزگار دارد اما پس انشای دلکشا املای این خوشه چین که فی الجمله مضامین دلنشین و هم در تفهیم در انست تعلیم نمایند که هر آینه این ترتیب فائده عجیب جمع اهر بخشید و شده شده بر خواندن انشای معتبر و اوستادان مثل تصانیف ملا ظهوری و طغرا و ابوالفضل و مانند آن قادر خواهد گردانید بعون الله تعالی که قادر و توانا ست و قدرت همه در ظل قدرت اوست گویا که آن کاتبهای دولت را حرفی چند نزد بانی ست پسند و دل پسند و درین صورت اگر اینمعنی در ترقیم و تعلیم این اوراق بدیده بزرگان پسندیده نماید گنجایش دارد والا آنچه دانا دانند عین مصلحت و سراپا حکمت خواهد بود این عقیدت گزین اول مرتبه باجتماع این نسخه بنظر سرسری پرداخته بود چون در دیده ابنای روزگار این نسخه مفید و بکار آینده ملحوظ شد خصوصاً زیاده تر از همه شفقی مخلصی مظهر خوبیهای خفی و جلی میان ظهور علی صاحب سلمه الله تعالی پیوکید در سعی این کتاب شدند لهذا با وجود عدم فرصتی تهما لکن هرچه ممکن و مهیا شد غنیمت انگاشته نظر ثانی نموده مرتب ساخت سهو و خطا را از بزرگان امیدوار عفو و عطاست یعنی اکثر الفاظ بطور گفتگوی ابنای زمان و موجب تفهیم و فائده مبتدیان تعلیم و ترقیم نموده اگر تعریف جوهر لغت و معانی لغوی بقلم آید برای اذهان صبیان دشوار نماید آنرا مقام دیگر ست که بطور فرهنگ نوشته می شود و این کتاب مخصوص برای مبتدیانست نه برای منتهیان که باب لغت بسیار وسیع و دراز ست چنانچه برهان و صراح و کشف اللغات و قاموس و رشیدی و جهانگیری و دیگر کتابهای بسیار کلان و فرهنگ های بی شمار از و پر و مالامال اند باز با نهایتش نرسیده و تحصیل آن و قتی میشاید که قدرت آن در طالب علم پیدا آید و این حرفی چند برای آن قلم بند نموده که ابنای روزگار این رساله را در دقت نبینند تا از کار بروند و اهل روزگار کتب اسلاف را مثل گلستان و بوستان از رعایت طبع آزمائیهای خود بنحوی خراب کرده اند تا باین نسخه چه رسد باب اول در اسمای الهی جلت نعماؤه اول آخر ظاهر باطن خالق رازق قادر منعم ستار غفار منتقم کریم عظیم حاضر ناظر ناصر حافظ خبیر بصیر قدیر دافع البلیات علام الغیوب مدرک حاکم خلاق فعال حکیم حلیم جهان آفرین جان بخش حی قیوم مرید آفریننده غفور عفو عطوف رئوف لطیف ایزد یزدان سبحان الله آله و دود دادار عادل

رحمان جبار رحیم قهار کبریا بیچون وبیچرا سمیع واسع داور بیهمال ذو الجلال مسبب الاسباب مجیب الدعوات
واهب العطیات قاضی الحاجات رافع الدرجات کافی المهمات علیم علام عالم شافی رب پروردگار
الهی فتاح باب دوم در اسمای عالم و مواضع و اوقات و اشیای عالم مشتمل بر
سی و چهار فصل فصل اول در اسمای عالم جهان گیهان آفاق عالم کائنات تکوین مکونات
موجودات مخلوقات دارین کونین نشاتین دنیا گیتی سپنجی سرای دار الفنا دار الانتقال دار القلب
دار فانی دار ناپایدار مزرع آخرت عقبی دار البقا عاقبت اخری آخرت خلق خلایق خلقت انام بریه
برایا غیب شهادت فصل دوم در شرح اقالیم و مواضع و قلعجات و حجرات اقلیم دیار کشور ملک صوبه
سرکار چکله بلده شهر پرگنه قصبه پته موضع قریه محله سواد نواح ضلع چراگاه جولانگاه بارگاه خانقاه درگاه دربار
حضور جناب بازار کارگاه دبستان دبستان مکتب منزل مجلس بزم انجمن محفل مخیم خیمه جوسق حصار حصن باره
قلعه معمور آباد آبادان آبادی راغ ویران ویرانه خرابه صحرا دشت بیدا هامون بیشه بادیه بیابان بیغوله بر تیه
دمنه وادی فصل سوم در اسمای قصور و اسباب و اشیا که بعمارت تعلق دارد مکان محل جای بقعه امکنه
ایوان کاخ قصر مشکوی ذروه کوشک شبستان خانه آشیانه کاشانه تاشانه آشیان سرا عمارت تعمیر مسکن

لانه بام طارم سقف کنگره محراب دیوار ستون ارکان دروازه در سر در حلقه غرفه دریچه ناودان سوراخ روزن روشندان
پرده سراپرده سرادقات سرادق تتق جلباب کلیم حجاب نقاب حجله استان آستانه عتبه سده
نردبان سلم میزاب آبریز نقب باز بسیط فراخ ارجک پرچک رد وخت صحن ساحت میدان
درون اندرون بیرون بدر کنج زاویه گوشه کوی کوچه برزن طریق سبیل جاده طرق منهج شارع سکه
راه مسلک مسالک مذهب مذاهب رهگذر منفذ مثلث مخروطی مربع مخمس مسدس مسبع گرد مدور مستدیر بلند باسق
بالا پست زیر فرو نشیب پایین فرود فراز غوک مغاک غار گریوه منار گنبد هموار ناهموار فصل چهارم
در اسمای جهات جهت سمت سو طرف جانب جوانب صوب شرق غرب مشرق مغرب جنوب شمال
راست سهی کج کژ مقابل رو برو راست یمین میمنه چپ یسار برابر پیش پس عقب قلب قبل سابق نخستین
نخست بعد شش جهت فوق تحت پایین میسره خلف قدام فصل پنجم در اسمای اوقات
عهد وقت حین هنگام آوان زمانه دور دوران دهر روزگار عصر یوم ایام لمحه لحظه ساعت طرفة العین آن پاس
روز نهار شب لیل لیلة القدر لیلة البدر شبگیر صبح پگاه سحر علی الصباح بامداد بامدادان شام مسا امروز دیروز
پریروز فردا پس فردا امشب دیشب دوش پریشب تاریخ سلخ غره فصل ششم در اسمای ازمنه

۸

شنبه یکشنبه دوشنبه سه‌شنبه چهارشنبه پنجشنبه جمعه آدینه هفته عشره ایا مهاے عربی یوم السبت

سنیچر انوار پیر منگل بده جمعرات جمعه سلت دن دن سنیچر

یوم الاحد یوم الاثنین یوم الثلثا یوم الاربعا یوم الخمیس یوم الجمعه فصل هفتم در اسمای شهور قمری

دن انوار دن پیر دن منگل دن بده دن جمعرات دن جمعه

ماه شهر محرم الحرام صفر المظفر ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر رجب المرجب شعبان المعظم

رمضان المبارک شوال المکرم ذیقعده ذیحجه فصل هشتم در اسمای شهور شمسی فروردی اردی بهشت خورداد

بیساکھ جیٹھ اساڑھ

تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر دی بهمن اسفندارمذ فصل نهم در اسمای سنین و مدت و عرصه سال مسال و بسال

ساون بھادوں کنوار کاتک اگھن پوس ماگھ پھاگن برس بکابرس

سال آینده مدت مدام دوام دائم دائما علی الدوام همیشه پیوسته مخلد مستدام همواره جاوید عرصه حال حالا

سال آئندہ والا عرصه همیشه عرصه

بالفعل اکنون اید ون هنوز جدید نو حادث ابداع اختراع حدوث ازل ابد روز شمار حشر محشر روز جزا

نو پیدا شدن

قیامت بازگذشته آینده فصل دهم در اسمای موسمها صیف گرما تابستان سرما شتا زمستان برسات

گذرا ہوا آنے والا گرمی جاڑا برسات

بر شکال بهار مهرگان فصل یازدهم در اسمای خلقت عالم که آن بر چند وجه ست سمائی هوائی ارضی آتشی

بہار خزاں پیدائش آسمانی زمینی

آبی و ظاهر مخلوقات ارضی بر سه گونه است جمادات و نباتات و حیوانات و اینهمه خالی از چهار عنصر

نیست و هر مخلوق را باعتبار غالبیت عنصری بآن نام نامند این اقسام هم بقلم می آید که بفهم مبتدی فصول

آن بیاد شن آید فصل دوازدهم در اسمای خلقت سما فلک گردون سپهر آسمان سما چرخ عرش فرق

۹

سدرة المنتهی کرسی بهشت جنت فردوس عدن ارم نعیم دار القرار روضه رضوان دار السلام اعراف

اسمای دوزخ جهنم جحیم هاویه سقر نار دوزخ دار البوار اسفل السافلین حمیم زمهریر اسمای فرشتگان مع اوصاف

که بآدمیشان تعلق دارد فرشته ملک ملائک روح القدس سبوح کروبی جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل اسمای انبیا

جنت کوثر سلسبیل تسنیم انهار معین اسمای مقامات ناسوت ملکوت جبروت لاهوت هاهوت اسمای انجم

ستاره

آفتاب خورشید خور مهر هور شمس مه ماهتاب قمر بدر هلال نجم اختر کوکب عطارد ناهید زهره مریخ

استوبرج چاند ستاره

بهرام مشتری برجیس زحل کیوان قطب سهیل پروین بنات النعش کهکشان فرقدان کواکب نجوم فصل سیزدهم

در اسمای بروج حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت فصل چهاردهم در

میندھا بیل جفت پلو کمان اژدہا

اسمای خلقت هوائی هوا باد نسیم صبا صرصر سموم گردباد مرغ طائر پرنده هما هدهد ققنس عنقا موسیقار کبک تذرو

باد خنک باد گرم نام جانور که بادشاه پرندگان است

مرغابی دراج طاوس مرغ خروس کلنگ ماکیان گنجشک صعوه سیرچه موسیچه کبوتر حمام بط سنبک عندلیب هزار

تیتر مرغا مولا پپیہا چڑیا نیل کنٹھ بلبل

هزار دستان طوطی صلصل قاز فاخته خفاش شب پرک سیمرغ باز شهباز جره شاهین قمری شکره بحری تیهار

طوطا فاختہ چمگادڑ بگلا

زاغ کلاغ غراب زغن غلیواژ خاد بوم جغد ملخ مگس ذباب پشه مور مورچه لال مینا سار کرم شبتاب کیک

کوا چیل ٹیری مکھی مچھر

فصل پانزدهم در اسمای جانوران آبی ماهی سمک حوت نهنگ ضفدع سرطان کشف باخه سنگ پشت

مچھلی مینڈک کیکڑا کچھوا

پکر زلو زلوچه فصل شانزدهم در اعضا و اجزای انسان و حیوان وجود جسم تن بدن کالبد قالب

اندام قد قامت بالا جان روح ارواح لحم گوشت شحم پیه چرم پوست دم خون رگ شهرگ شریان

ماسیار لقا یا سلیق عظام استخوان غضروف عصب عضله پی لیف شعر موی کاکل جعد کلاله زلف جمجمه

کاچک راس فرق سر تارک یافوخ کام نخاع مغز فک لحیه اعلی لحیه اسفل فک دندان سن اسنان ضرس ناب

لثه بسک ملازه لهات رو خد عذار رخساره عارض رخ چهره کله ناصیه پیشانی جبین سیما جبهه صدغ شقیقه

ابرو مژگان مژه جفن دیده چشم عین عینین مردم مردمک سواد چشم بیاض چشم ملتحمه قرنیه عنبیه کبودیه مشیمیه شبکیه صلبیه

بیضیه جلیدیه زجاجیه الف بینی بره بینی دیوار بینی منخرین اذن گوش نرمه گوش بناگوش ظاهر گوش حلقه گوش

صماخ حجاج سبلی گلو نای حلق حلقوم کاکرنگ مری غبغب سبلت بروت لحیه ریش محاسن فقار شفت لب لبان

دهن زبان لسان زنخ زنخدان غبغب کتف دوش قلة الکتف ساعد زند اسفل ید دو کف دست ابط بغل

بر آغوش کنار پشت انگشت انامل اصبع بر انگشت سبابه وسطی خنصر بنصر ظفر ناخن ترقوه ترقوتین سینه صدر پستان

ثدی قص ظهر فقر ضلع جنب پهلو شکم ناف کمر میانه میان حشا ریه قلب دل ضمیر مراره تلخه کبد جگر طحال سپرز معده

قم معده امعا روده حمل اوده شکنبه کلیه گرده مثانه عانه عصعص ساق سرین کفل گاه ران فخذ زانو کعب شتالنگ قدم

10

11

پاشنه پای کف پا پشت پای فصل هفدهم در اسمای بعضی چیزها که از اجسام اهل عالم تعلق دارد

سمع سماعت سامعه بصر بصارت باصره ذوق ذائقه لمس لامسه شامه خطر فکر ذکر خیال وهم قیاس خاطر

نفث ریق بزاق آواز ندا بانگ صوت اصوات صدا لحن الحان فصاحت بلاغت وقاحت جواب

هوش ادراک خرد عقل دانش بینش نظر نگاه تبسم خنده قهقهه غمزه ایما رمز ناز برو کرشمه عشوه انداز طراز

اثر عطسه آروغ جشا فازه تثاوب خمیازه تمطی هکهک فواق قشعریره نخله غنثیان تکلم خال تور تول

آرنج دنبل دنبدار تبخال آبله اسمای بعضی اشیا که از اجسام انسان و حیوان بر آید غائط براز گمیز

بول حدث ضراط گوز پشک زبل سرگین سیل چرک فصل هیجدهم در بعضی حالات اهل موجودات متعدد

کائنات خوشی خرمی بشاشت نشاط انبساط فرحت راحت طرب سرور سبر مسرت افراح

انشراح ارتیاح خرسندی بهجت تفریح تنشیط شادمانی بهجت بشارت مژده نوید مبارکی فرخی فرخندگی

میمنت تهنیت فراغت حشمت شوکت سطوت شکوه قدر منزلت ابهت حرمت رفعت مکنت اقبال

اجلال مکرمت عزت شرف طمانینت ملاحت صباحت وجاهت اطلاع هدایت اهتدا ارادت عزم قصد اجازت

حکم فرمان اسرار استبداد خاموشی راستی ناراستی دروغ باطل کذب کاذب افترا بهتان اغراق تحقیق تفحص تجسس

بخشش عدل حکمت عفت عدالت شجاعت تهور جلادت تجلد قناعت صبر طاعت غفلت

عطلت هوا هوس حرص حسد کینه عداوت عناد حقد غبطه تعرض الطاف اعطاف اشفاق عنایت شفقت

مهربانی نوازش تفقد دوستی محبت مودت اتحاد وداد ولا خلت وفاق مهر اخلاق اخلاص اعتقاد اعتماد

خشم غضب خوف هراس ترس بیم عبرت باک یقین اعتبار گمان ملال آزردگی کلفت اندوه هم غم غرور

نخوت تکبر خودبینی خودپرستی سرکشی اشکبار سرتابی رعونت سرشخی حمق ابلهی عجز الحاج لجاجت سماجت قبول

عهد پیمان قرار اقرار انکار عذر اعتذار پیام پیغام سوال جواب تسلیم تحسین آفرین حمد ثنا ستایش مدح

نعت منقبت پند اندرز نصیحت وعظ نصایح اغوا افسون جادو سحر مکر کید تزویر تدبیر صلاح صوابدید آسان سهل

دشوار مشکل محال عجلت تعجیل توقف اهمال تعلل تهاون تغافل دیر تاخیر درنگ شکایت زود شتاب تاکید تقید غبن

فایده سود نفع منافع زیاده خسارت ضرر حاصل محصول خراج آمد دخل جزیه یغما غنیمت خزینه دریوزه ذخیره گنج انبار

خرمن بسیار بهار خت رضا عشرت سامان کرایه گرو رهن نقد نسیه قرض سود قرض حسنه مصادره تاوان جرمانه نرخ قیمت تخمینه

نمونه وزن موازنه گران گرانی سبک ارزان شیرین میزان فرق تفاوت فاصله دور نزدیک عمیق کره میل سنگ فرسنگ فرسخ فرسا نگاه

جنگ جدل حرب محاربه دار و گیر رزم مبارزه پیکار کارزار قتال مقاتله نبرد ناورد خشونت هزیمت شکست آشتی صلح انفصال آزرم

۱۲

فصل نوزدهم در تعداد شمار یک دو سه چهار پنج شش هفت هشت نه ده یازده دوازده

سیزده چهارده پانزده شانزده هفده هیجده نوزده بیست بیست و یک بیست و دو بیست و سه

بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه سی سی و یک

سی و دو سی و سه سی و چهار سی و پنج سی و شش سی و هفت سی و هشت سی و نه چهل چهل و یک چهل و دو

چهل و سه چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش چهل و هفت چهل و هشت چهل و نه پنجاه پنجاه و یک پنجاه و دو پنجاه و سه

پنجاه و چهار پنجاه و پنج پنجاه و شش پنجاه و هفت پنجاه و هشت پنجاه و نه شصت شصت و یک شصت و دو شصت و سه

شصت و چهار شصت و پنج شصت و شش شصت و هفت شصت و هشت شصت و نه هفتاد هفتاد و یک

هفتاد و دو هفتاد و سه هفتاد و چهار هفتاد و پنج هفتاد و شش هفتاد و هفت هفتاد و هشت هفتاد و نه هشتاد

هشتاد و یک هشتاد و دو هشتاد و سه هشتاد و چهار هشتاد و پنج هشتاد و شش هشتاد و هفت هشتاد و هشت هشتاد و نه

نود نود و یک نود و دو نود و سه نود و چهار نود و پنج نود و شش نود و هفت نود و هشت نود و نه صد هزار لکه لکهان

۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰

اعداد عربی واحد اثنان ثلث اربع خمس ستة سبعة ثمانی تسع عشر عشرین ثلثین اربعین خمسین ستین سبعین ثمانین

یک دو سه چهار پنج شش هفت هشت نه ده بیست سی چهل پنجاه شصت هفتاد هشتاد

تسعین مائة الف چند چندین چندان بسیار کثیر فراوان افزون زیاده بیش تمام جمله همه کم اندک نیم انبوه ازدحام

۱۳

گروه هجوم طایفه جماعه فوج لشکر جنود عسکر عساکر ضعیف ناتوان پیر شیخ برنا جوان شاب معصر کلان همسر ترب

اولی شهنشاه شهنشه پادشاه شاه سلطان ملک شه خاقان تاجدار جهاندار سالار شهریار تاجور کشورستان

وزیر نائب منیب امیر الامرا بخشی الممالک صدر الصدور ناظر شحنه کوتوال عسس خواجه مولی موالی بنده غلام کنیز

کنیزک خاتون دانا بینا کور اعمی نابینا اصم ابکم گنگ لنگ شل کل دستگیر محبوس تشنه گرسنه گدا فصل بستم

در اسمای قوم و مهاد و اهل حرفه کاروان بازرگان میر سید شیخ مغل مرزا افغان زناردار بقال بادفروش

میوه فروش تره فروش سبزه فروش معلم حکیم طبیب دیوان منشی بخشی قانونگوی باغبان کدیور نانبا

صراف نساخ نداف حلاج عطار روغنگر زرگر درودگر نجار معمار خراط حجام آهنگر گازر فصاد خیاط

کمانگر صیقل گر جوینه گر کلال خشت پز می فروش چوڑی فروش شیشه گر ماهی گیر ملاح بزاز زنگر خیمه دوز

گلخن افروز چرم دوز شتربان ساربان قصاب تنبولی سنگ تراش حکاک سکاک مطرب مغنی طباخ نان پز پوستین کش

مداد ساز کاغذی فصل بست و یکم در اسمای یگانگت قریب تبار دودمان خاندان خانمان خسر خوشدامن خشو

خسر پوره خویش مادر والده پدر قبله گاه اب ابو الاخ اخی اخوان برادر برادرزاده دختر صبیه بنت پسر فرزند

خلف ابن متبنی همشیرزاده خواهرزاده نبیره نبسه جد جده جد فاسد جده فاسده شوی شوهر

صاحب خانه اهل خانه کلین سته ایور ایور زن ضره انباغ رود خازنه سمر عروس نامسیک نه برادر نسبتی ام حباب

نغا عم عمه خال خاله فصل بست و دوم در اسمای شادی شادی تولد فرزند شاد طوی شادی بسم الله

شادی مکتب شادی نسبت شادی کار خیر شادی کتخدائی فصل بست و سوم در اسمای اشیای آرایش

از زیور و غیره سرمه توتیا دوده غازه گلگون حنا زیور پیرایه حلیه حلقه بینی گوشواره مرسله یاره بازوبند

انگشتر خاتم فص خلخال هیکل زنگوله جاغره اسمای پوشاک و غیره کسوت پوشش لباس تشریف خلعت

جامه دستار سرپیچ عمامه تاج دیهیم افسر کلاه خرقه قبا عبا دلق گول گریبان جیب بغل دامن کمربند ازاربند

زنار چادر پرند شلوار پایجامه سراویل تنبند پارچه کرباس لک عفص باریک شفاف گلیم پاپوش کفش نعلین چموس

جوبی قبقاب اسمای پارچه ریشمی و غیره خز اطلس مشروع تافته حریر پرنیان کتان ابریشم قز سقرلات

محلوج قطن پنبه پلاس چرم پوستین اسمای رنگ تنگ لون سرخ احمر حمری سبز اخضر خضرت سپید

بیض بیاض سیاه سواد سیه کبود صفرت زرد زبر قرمزی فصل بست و چهارم در اسمای غلات کرجن

خوردنی هستند گندم قمح حنطه بر برنج نخود حمص شالی شلوک ماش باجره جاورس طهف جوندری جرت فلت علس

گرسنه شنگ ماش زغیر کال ارزن قصماح کنجد سمسم کودم شالخ معصفر حسکه دانه سرشف ترواز جو

شعیر سبوس نخاله **فصل بست و پنجم** در اسمای طعام وغیره طعام نان شیر لبن جغرات فروغ قیماع

بھوسی ۱۲ کھانا ۱۲ روٹی دودھ دہی

مزوّره مالیده چنگاله لقمه نبات شکر تری شکر سفید شکر سرخ قند سیاه روغن زرد روغن سیاه روغن تلخ

حریره ۱۲ ملیده ۱۲ نواله ۱۲ مصری ۱۲ لال شکر ۱۲ گڑ ۱۲ گھی ۱۲ تیل ۱۲ کڑوا تیل ۱۲

نمکین شیرین ترش شور انگبین شهد عسل چاشنی دار خاکه تلخ **فصل بست و ششم** در اسمای آلات تحریر

سلونا ۱۲ میٹھا ۱۲ کھٹا ۱۲ کھٹ مٹھا ۱۲ بیمزه ۱۲ کڑوا ۱۲

وغیره لوح قلم خامه کلک کاغذ قرطاس مداد سیاهی شنگرف کارد قلمتراش گزلک خایسک درفش سوزن قرعه

تختی ۱۲ چاقو ۱۲ ہندی سوتاری ۱۲

تیشه سندان شانه اره رنده برمه کستی درج سبحه مقراض نقاره کوس دهل خمک طنبک **فصل**

کولھاڑی ۱۲ کنگھا ۱۲ آری ۱۲ تسبیح ۱۲ قینچی ۱۲ ڈھول ۱۲

بست و هفتم در اسمای متفرقات طناب رسن عروه حبل مسمار میخ چراغ مصباح فتیله شمع مشعل کلید

رسی ۱۲ میخ ۱۲ دیا ۱۲ بتی ۱۲ شمع ۱۲ تالی ۱۲

مقالید مفتاح قفل عراده غربال پرویزن آسیا بادکش باد بیزن بابزن دیگدان اجاغ کانون گزغان

تالا ۱۲ چھلنی ۱۲ چکی ۱۲ پنکھا ۱۲ سیخ ۱۲ چولھا ۱۲ بھٹی ۱۲ کڑاہی ۱۲

زنجیر قلبه جواز دوک قطاره جوال خرد ارخیک جاروب باجک دشتی باجک صحرائی کفچه میزان پله شاهین

زنجیر ۱۲ کولھو ۱۲ تکلا ۱۲ جالی ۱۲ گون ۱۲ مشکیزه ۱۲ جھاڑو ۱۲ اپلا جنگلی ۱۲ بنوا کنڈی ۱۲ ڈوئی ۱۲ ترازو ۱۲ پلڑا ۱۲

دلو هاون دسته دیگ کلند اشتعالک دار قفس گردون بیلچه مشک خیک مشکیزه فلاخن منجنیق مجمر

ڈول ۱۲ اوکھلی ۱۲ موسل ۱۲ پتیلی ۱۲ مشک ۱۲ گوپھن ۱۲ انگیٹھی ۱۲

منقل قلیان جرس ناقوس جلاجل غلافتان بادیه موچک موچین **فصل بست و هشتم** در اسمای

حقه ۱۲ زنگوله ۱۲ گھنٹا ۱۲ جھانجھ ۱۲ چھاج ۱۲ پیاله ۱۲ موچنا ۱۲

ظروف وغیره خم آوند خوان صبو مرجل طشت سبوچه کاسه پیاله اسپد صراحی ساغر جام پیمانه کیل لگن

برتن ۱۲ مٹکا ۱۲ خوان ۱۲ گھڑا ۱۲ دیگ ۱۲ تھالی ۱۲ پیاله ۱۲ کوزه ۱۲ گڑوی ۱۲ پیاله ۱۲ پیمانه ۱۲ طاس ۱۲

گلاب پاش **فصل بست و نهم** در اسمای بعضی روزمره که مقرر است دو سنگ زنجیر فیل قطار شتر قبضه کمان حلقه کمان

گلاب پاش ۱۲ یعنی اسم دیگر برای اسمی مخصوص کرده اند ۱۲

قبضه شمشیر ضرب بندوق ضرب توپ دو سه کله ضرب جزائر و مانند آن منزل عراده **فصل سی ام** در اسمای

آلات و لوازمات سلاح و شکار وغیره خنجر دشنه شمشیر حسام تیغ سیف صمصام ذوالفقار علم نیزه

خنجر ۱۲ تلوار ۱۲ قسم تلوار ۱۲

تفنگ گرز سنان کمان قوس تیر خدنگ پیکان سپر مجنه جُنّه جوشن خفتان زره خود ترکش چ تازیانه

بندوق ۱۲ گرز ۱۲ بھال ۱۲ تیر ۱۲ نام تیر ۱۲ بھال ۱۲ چلته ۱۲

مقرعه قربان چوب دستی بیل قبض **فصل سی و یکم** در اسمای گلشن و جنس نبات و اشجار میوه و ترکاری وغیره

کمان چله ۱۲ لاٹھی ۱۲ نام ہتھیار ۱۲

بوستان گلستان حدیقه دوحه روضه گلزار ریاض چمنستان نوآیین چمن خیابان سبزه مرغزار درخت

باغ ۱۲ چمن ۱۲ کیاری ۱۲ سبزه ۱۲

شجر نخل گلبن نهال سرو شمشاد اصل اصول بیخ فرع برگ تنه تخم ریشه شگوفه غنچه ازهار خار گل بر ثمر

درخت خرد ۱۲ نام درخت ۱۲ جڑ ۱۲ جمع ۱۲ شاخ ۱۲ پتا ۱۲ بیج ۱۲ ریشه ۱۲ کلی ۱۲ گل ناشگفته ۱۲ کانٹا ۱۲ پھل ۱۲

چوب مغیلان درخت لرزان جامون خرما رطب انبه منگر کاه گیاه علف گل معصفر و اسمای میوه جات

لکڑی ۱۲ ببول ۱۲ بید ۱۲ جامن ۱۲ آنب ۱۲ گھاس ۱۲ پھول کسم ۱۲

خرما رطب نارجیل انگور انار ناشپاتی انجیر کشمش مویز بادام کدو خربزه بادنجان تربزه هندوانه زرد

چھوہارا ۱۲ ناریل ۱۲ انگور ۱۲ انار ۱۲ نام میوه ۱۲ ترکاری ۱۲ بینگن ۱۲ تربوز ۱۲

ترب شلغم سبزه اسفاناخ کرم جلیه بقل اسمای مصالح پیاز بصل زرد چوب سیر گشنیز قاقله کبار

مولی ۱۲ شلجم ۱۲ ساگ ۱۲ پالک ۱۲ میتھی ۱۲ پیاز ۱۲ ہلدی ۱۲ لہسن ۱۲ الائچی کلان ۱۲

قاقله صغار قرنفل فلفل دارچینی طفل دراز انگوزه اسمای چند ادویه که معروف است شربت انار

الائچی خرد ۱۲ لونگ ۱۲ مرچ ۱۲ دارچینی ۱۲ ہینگ ۱۲ نام دوا ۱۲

شربت نیلوفر روغن بادام اجمود نانخواه خار خسک عسل انگبین شهد سکنجبین جوزبوا کاسنی بید انجیر

نام دوا ۱۲ قسم اجواین ۱۲ گوکھرو ۱۲ شهد ۱۲

عنب الثعلب مکوه بادیان خردل اصل السوس گلقند بهی دانه نعناع رب السوس انار دانه هلیله زرد

مکوه ۱۲ سونف ۱۲ رائی ۱۲ ملیٹھی ۱۲ گلقند ۱۲ بہدانه ۱۲ پودینا ۱۲ دانه انار ۱۲

هلیله سیاه کلتی بلیله پرسیاوشان تمر هندی آمله زنجبیل سکبستان سپستان مغز فلوس شقر عناب

تخم خیارین گلسرخ سنای مکی طباشیر زیره سفید زیره سیاه **فصل سی و دوم** در اسامی بعض اشیای

ضروری زمینی گل خاک غبار گرد کلوخ خشت کوه سنگ حجر جواهر شبه الماس یاقوت لعل زمرد نقره سیم

فضه مس رویین اشرفی درست طلا زر روپیه مبلغ مراد تنگه فلوس حصاة سنگریزه خرمهره **فصل سی و سوم**

در اسمای خلقت آتشی آتش نار دخان دود شراره شرر شعله زبانه زگال انگشت خاکستر سمندر جن پری

فصل سی و چهارم در اسمای خلقت آبی و آلات که ازو تعلق دارد آب باران بارش مطر منبع ابر سحاب

برق بحر دریا یم عمان گرداب رطل طلح جوی رود تالاب لجه ساحل کناره چاه چه چهبچه حوض برکه نهر کوثر یاریکین

جزیره شبنم برف قطره سیل سیلاب دولاب تگرگ ژاله شکنجه صدف گل لای وحل خلاب خله حباب پشیزه خرمهره

مروارید در لولو لالا لالی گوهر کشتی سفینه فلک **باب سوم** در بیان قوانین علم صرف برآوردن صیغهای از

مصادر و گردان و اوزان آنها باید دانست که با فعال چند چیز تعلق دارد که در بحث افعال بیان آنها لابد

چون ماضی زمانه گذشته و حال زمانه موجود و مستقبل زمانه آینده و امر حکم کاری و نهی منع از کاری و فاعل کننده کار

و مفعول کرده شده و غائب پوشیده از نظر و حاضر و مخاطب خطاب کرده شده و متکلم کلام کننده و مذکر مرد و مونث

زن اثبات بودن چیزی و نفی نبودن چیزی و برای اینهمه تصاریف و صیغهاست اگر تمام آنرا

مفصل با شرط و جزا و غیره مطالب متعلقه نوشته آید طول عبارت میشود و یاد گرفتن آن بر

مبتدیان دشوار و گران باشد و اگر جمله گذشته شود سبب ترک مطالب ضروری میشود بنابران

بطور اختصار درین مختصر نوشته شد که فائده تام و هر بعونه تعالی و نوآموزان چون تمامی صیغها از مصدر ساخته

میشوند لهذا اول مصادر چند بقلم می آیند بعده طریقه تصاریف افعال و بعده الفاظ دیگر مانند حروف شرط

و جزا و غیره آغاز مصادر بترتیب حروف تهجی **باب الالف** آمدن آوردن آغازیدن آغشتن آهردن

آگاهیدن آلاییدن آمرزیدن آزیدن آستردن افراختن افراشتن افزودن افسردن افگندن انباردن آلودن انبودن

انجامیدن انگاردن انداختن انگاشتن افروختن آشامیدن آگندن ایستادن آزردن افشاندن افسردن

افتادن آموختن آراستن آمیختن آویختن آلودن آمودن آماسیدن اندیشیدن اندودن انباشتن آهیختن

باب الباء برداشتن بردن بستن بخشیدن بوسیدن برآمدن برآوردن بودن بریدن برخاستن

باختن باریدن بوییدن بافیدن بافتن بالیدن بایستن برشتن برگشتن بیختن **باب بای فارسی**

پختن پریدن پوشیدن پرانیدن پنداشتن پیراستن پذیرفتن پیمودن پالودن پیچیدن پاییدن

پرستیدن پرداختن پرسیدن پرهیزیدن پژمردن پژوهیدن پزانیدن پوسیدن پسندیدن پیمودن پیوستن

باب تاء فوقانی تافتن تاختن تپیدن تراشیدن ترادیدن ترسیدن تفتن تنیدن تفسیدن توانستن

باب الجیم جستن جستن جنگیدن جنبیدن جهانیدن جوییدن **باب جیم فارسی** چسپیدن چمیدن

چربیدن چکیدن چیدن چشیدن چریدن **باب الخاء** خوردن خندیدن خواندن خاریدن خلیدن

سوال

خرامیدن خاییدن خورانیدن خروشیدن خرشیدن خوستن خوابیدن خوابانیدن خوشیدن خیسیدن

خریدن خستن خفتن خوشیدن خمیدن خنبیدن باب الدال دیدن داشتن دوختن دادن دویدن دزدیدن

درخشیدن دمیدن درفشیدن دودن دوشیدن باب الراء رفتن رسیدن ریختن رشتن ربودن رنجیدن

راندن رفتن رقصیدن رسانیدن رخشیدن رزیدن رشتن رهیدن ریدن رسیدن باب الزاء زدودن

زادن زاریدن زاییدن زدن زیستن زولیدن باب السین المهمله ساختن سنجیدن سایدن سپردن ستیدن سفتن

سوختن سودن سرایدن ستودن ستیزیدن سرشتن سزیدن سگالیدن باب الشین شگفتن شکستن شستن شنیدن

شناشیدن شگفتن شنافتن شناختن شمردن شدن شوریدن شلیدن شایستن شکیبیدن شکوخیدن شنفتن شوریدن باب الطاء

طپیدن طلبیدن طراویدن باب العین غلطیدن غنودن غریدن غارتیدن باب الفاء فرفتن فهمیدن فرمودن

فرمودن فگندن فلخیدن فرستادن فرسودن باب القاف کوفتن کندن کاشتن کشادن کردن کشتن کشتن کوشیدن

کشیدن کاستن کافتن کاویدن کاهیدن کشودن کفیدن کنن باب الکاف الفارسی گفتن گریختن گردیدن گردانیدن

گریستن گداختن گنجیدن گنجانیدن گذاشتن گذشتن گراییدن گرفتن گزاردن گزیدن گساردن گستردن گسستن گسیختن

گشتن گماشتن گواریدن باب اللام لرزیدن لغزیدن لافیدن لیسیدن لاییدن باب المیم مکیدن ماندن مالیدن

مردن مانستن باب النون نهادن نوشیدن نیوشیدن نوشتن نگریستن نکوهیدن نشستن

نهفتن نویسانیدن نوشانیدن نواختن نالیدن نوشتن نوردیدن نازیدن نامیدن نگاشتن نمودن

باب الواو وزیدن ورزیدن وانیدن ورغلانیدن باب الهاء هشتن هلیدن هراسیدن باب الیاء یافتن یارستن

بعد ازین تصریف یک مصدر مفصلا بقلم می آید دیگر تصاریف تمام مصادر را بهمین طریق از مبتدیان استخراج کنانند

تصریف افعال ماضی مطلق از آمدن این ماضی را ماضی مجرد هم گویند آمد آمدند آمدی آمدید آمدم آمدیم

تصریف ماضی قریب آمده است آمده اند آمده آمده اید آمده ام آمده ایم تصریف ماضی بعید آمده بود

آمده بودند آمده بوده آمده بودید آمده بودم آمده بودیم تصریف ماضی ناتمام این را استمراری

نیز گویند می آمد می آمدند می آمدی می آمدید می آمدم می آمدیم تصریف ماضی تمنائی این را شرطی نیز گویند

آمدی آمدندی آمدمی تصریف ماضی احتمالی این را موهوم نیز گویند آمده باشد آمده باشند آمده باشی آمده باشم تصریف

حال می آید می آیند می آیی می آیید می آیم می آییم تصریف استقبال خواهد آمد خواهند آمد خواهی آمد

خواهم آمد خواهیم آمد تصریف مضارع آید آیند آیی آیید آیم آییم تصریف امر بیاید بیایند بیای

بیایید بیایم بیاییم تصریف نهی نیاید نیایند میای میایید میایم میاییم اسم فاعل

آینده آیندگان آینده آینده اید آینده ام آینده ایم اسم مفعول
آمده شده آمده شدگان آمده شده آمده شدگانید آمده شدگانم آمده شدگانیم
باید دانست که جمله این تصاریفها که بیان شد این را صرف کبیر می نامند و اگر یک یک صیغه اول از
سر هر تصریف گرفته جمع نماید آن را صرف صغیر می نامند صرف صغیر آمد آمده است آمده بود آمد
آمدی آمده باشد می آید خواهد آمد آید بیا میا آینده آمده شده در تصاریف نفی
بریک تصریف اکتفا نموده می شود یعنی جمیع تصاریف همین قیاس کنند ای بر سر هر
فعلیکه حرف نون آرند صیغه نفی گردد نیامد نیامدند نیامدی نیامدید نیامدم نیامدیم بعد تشریح صیغها
و گردان بعضی الفاظ و کلماتست که در هر صیغه که شامل شوند معانی متغایره و مضامین مختلفه بموجب
غرض تقریر و تحریر ازان حاصل آید اول بیان کلماتیکه گردان آنهم بطور مذکور میشود و هر یکی ازین الفاظ
که بیان میشوند مخصوص برای یک زمانه معین است الفاظ مخصوص برای بنای ماضی قریب
تصریفه است اند امی اید ام ایم ایضا الفاظ دیگر که از افعال متعدی تعلق دارند شد شدند
شدی شدید شدم شدیم الفاظ مخصوص برای بنای ماضی بعید بود بودند بودی بودید
بودم بودیم کلمات اثبات که بزمانه حال تعلق دارد هست هستند هستی هستید هستم
هستیم الفاظ مخصوص برای بنای صیغهای استقبال خواهد خواهند خواهی خواهید خواهم
خواهیم الفاظ مخصوص برای بنای ماضی استمراری باشد باشند باشی باشید باشم باشیم

۲۲

صیغهای امر غائب شود شوند شوی شوید شوم شویم بیان کلمات متفرقه از اگر اگر در
تر اچرا چگونه چه چیست چند چندان چندین چنین آن اینکه آنها اینها او اوشان ایشان ازین ازآنها
ازانها ازینها از او از اوشان از ایشان اینجا آنجا ازینجا ازانجا کجا کی ازکجا کس شان خود هیچکس آنکس من ما
تو شما هرگاه ناگاه لابد بآن اکنون حال ایدون هنوز باز هرگز هر آینه ضرور اهم الاهم الا گر زنهار وگرنه
اگرچه هرچند لکن فاما فکیف امید بیم رجا ترصد ترقب توقع لازم مستلزم قدغن تاکید تقید زود چون
سبق اینهمه معلوم و بیان بمبتدی داده آید بموجب جاهاان گردان باید کنانید و الفاظ تصرف را شامل
نموده از مبتدی پرسند تا او آشنا ترکیب الفاظ مفرده شده بمعانی و عبارت قدرت یابد و آن اینست
از رفتن صیغه ماضی قریب رفته است صیغه ماضی بعید رفته بود صیغه ماضی استمراری میرفت صیغه ماضی
مشروط با یای استمراری رفتی صیغه ماضی مشروط دوم با کلمه میرفت صیغه ماضی موهوم رفته باشد صیغه
حال میرود صیغه استقبال خواهد رفت صیغه مضارع رود دوام استمرار میرفته باشد صیغه امر حاضر
برو صیغه نهی حاضر مرو صیغه اسم فاعل رونده مفعول درین صیغها نیست بعد گردان هر تصریف
الفاظ کلمات مناسب را که شامل هر صیغه خواهند بکنند و ترتیب گردان کردن او اینست چنانچه ازانجا
رفت ازینجا رفت درینجا رفت در انجا رفت اگر رفت چرا رفت چگونه رفت آن رفت این رفت اینک رفت آنکس رفت اینکس رفت
کجا رفت کی رفت از کجا رفت خود رفت الحال رفت سحر رفته بود دیروز رفته بود دی شب رفته بود پریروز رفته بود پریشب
خواهد رفت فردا خواهد رفت پس فردا میرفت نیمروز رفته باشد در نیم روز رفت در نیم شب رفته است تا شام رفت تا صبح رفته
بود همان رفت همین رفت چنان رفت چنین رفت در حجره رفت در صحن رفت در بیت الخلا رفت در بازار رفت در باغ رفت
در دالان رفت بربام رفت بر بالاخانه رفت بر فرش رفت بر جنگ رفت برای خوردن رفت برای غسل کردن رفت علی
هذا القیاس دیگر مصادر را شمول باهمین کلمات که بالا مرقوم گشته گردان کنانند و بطور مرقوم الصدر یک یک
صیغه از هر تصریف بطوریکه قلمی نموده شده از مبتدی استخراج کنانند و جمیع الفاظها مرقوم الصدر را با دیگر افعال
بطور مثال مذکور از مبتدی بگویانند تا به بر آوردن تصاریف مصادر و شمول نمودن این الفاظ قدرت یابد
باب چهارم در آداب و القاب برای فیض دانشوران خرد و بزرگ و خرد پروران دانشور پوشیده نیست که
القاب بر زمره مترسلان عبارت ازینست که شخصی مکتوب الیه را بوصفی یاد کند که آن وصف کمال
منصب و پیشه او لائق مرتبه او باشد چنانچه کمال عالم مراتب شریعت و طریقت و کمال سپاهی اوصاف
شجاعت و تهور و رتبه پدر قبله و کعبه و رتبه پسر برخوردار بودن و سعادتمند علی هذا القیاس آداب

۲۳

عبارتیست از حد نگاهداشتن یعنی سر رشتهٔ حفظ مراتب علی و اوسط و ادنی از دست نرود با اینهمه در مقام
خود ها خواهد آمد درینصورت اگر سخن پروران بر آن آیند ممکن است که القاب بمضمون نو از قوت بفعل آرند
لیکن چون غرض بکار است و رواج القاب جدید پیش القاب قدیم دور از رسمیات اهل روزگار معهد قوانین
پیشین که از فیض بزرگان کرامت نشان صورت ظهور پذیرفته و آنچه باید در انها موجود دخل بیجا خلاف
آیین ادبست نظر باینهمه مراتب بهمان القاب بقدر آداب پیشین در ساخته بتحریرش پرداخته در بعضی جاکه
ضرور افتاده خود تصنیف کرده داخل آن نموده چنانچه بر واقفان آن پوشیده و پنهان نخواهد بود **القاب**
عالم واقف حقائق علوم و کاشف دقائق علم و معلوم حضرت مولوی صاحب سلمه الله تعالی بعد اهدای گلدستهٔ
بندگی و تحائف غنچهای بندگی معروض میدارد **القاب سپاهی** شجاعت و تهور پناه فلانی حفظ عرضی
مرسله رسید و بنظر گذشت کاشف ملتمسات گشت میباید که همواره بتسطیر چگونگی حالات آنجا مطلع مینموده باشند
زیاده چه **القاب پدر** سایهٔ بلند پایه صاحب قبله خداوند خدایگان ظل ظلیل رحمت ایزد سبحان حضرت
ولی نعمی صاحب سر فرزندان مخلد و مستدام باد فدوی فلانی آداب تسلیمات فدویانه و کورنشات معتقدانه
بجا آورده معروض میدارد **القاب دیگر** ملجای فرزندان و معاذ نیازمندان صاحب و قبله خداوند یعقوب زبان ابوی
عطا و ولی نعمی ادام الله اقباله بعد ادای آداب فرزندی و گذارش قواعد عقیدت مندی معروض بموقف قبال بلیغ
اجلال میرساند **ایضاً** قبلهٔ صوری و معنوی کعبهٔ ظاهری و باطنی حضرت ولی نعمی صاحب مد ظله العالی فدوی فلان بعد
ادای آداب و تسلیمات فراوان و کورنشات بی پایان معروض حضرات مهر انجلا می‌گرداند **القاب پسر** سرمایهٔ تجارت
عمر و زندگانی و عصای هنگام پیری و ناتوانی زاد عمره **ایضاً** برخوردار نور الابصار فرخنده اطوار سعادت
آثار طال عمره **ایضاً** نور بصر لخت جگر قرة العین فلانی در حمایت ایزدی بوده کام یاب باشند بعد دعیه وفیه
که دوام ورد زبان است مکشوف خاطر عزیز باد **ایضاً** برخوردار نور الابصار فلانی زاد عمره و قدره
پس از دعای طول عمر و حیات مطالعه نمایند **ایضاً** برخوردار سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد
دعوات مزید حیات و ترقید رجات واضح باد **القاب ما** در سایهٔ عاطفت پیرایه والده صاحبه مشفقه
مکرمه برتارک فرزندان مخلد و مستدام باد جبین فدویت راگلگونهٔ آداب و تسلیمات نورانی ساخته معروض میدارد
ایضاً والده صاحبه خداوند خدایگانه مد ظلها العالی گلهای کورنش و تسلیمات را زیب سر
تفاخر ساخته معروض عالی جناب میدارد **ایضاً** مخدرهٔ تتق عفت مستورهٔ سرادق عصمت والده

صاحبه قبله گاهی خداوندی مغفوره مبروره پرورش فرمای فرزندان ظل گستر فرق نیازمندان مریم زمان
مد الله ظلکم جبین فرزندی را بخاک ارادت مندی نور آگین ساخته ملتمس نذر روهٔ آنجناب فیض مآب میگردد
القاب برادر کلان اخوانصاحب مشفق مهربان امیدگاه برادران سلامت بعد اظهار
مراتب نیازمندی و تمنای ادراک دولت مواصلت سامی که زیاده از حد ست مکشوف ضمیر
عطوفت پذیر میگرداند **ایضاً** اخوانصاحب قبلهٔ فیض رسان مظهر جود و الاحسان سلمه الرحمان
بعد تقدیم مراتب عبودیت و انکسار و تمنای حصول استفادهٔ خدمت فیض موهبت معروض رای
خورشید ضیا میگرداند **القاب برادر خرد** برادر عزیز القدر عزیز از جان بعافیت باشند بعد
اشتیاق ملاقات بهجت سمات که مزیدی بران متصور نیست مکشوف خاطر عزیز باد **ایضاً** برادر
برابر بلکه از جان بهتر محمد عابد حفظه الله تعالی بعد شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند **القاب چچا**
عمو صاحب قبله خداوند خدایگان مصدر جود و الاحسان سلمه الله تعالی بعد ادای آداب تسلیمات که شیوهٔ
فدویان راسخ الاعتقاد ست معروض رای فیض پیرا میگرداند **القاب همشیرهٔ کلان** همشیره صاحبه مشفقه
مکرمه معظمه که اسهاد بر پردهٔ عصمت سلامت نمیقه شفقت وثیقه در ورود کرامت فرمود در صدد که همواره بترقیم و ترسیل
صحیفهٔ شریفه شادان و فرحان میفرموده باشند که تسکین خاطر از انست **القاب همشیرهٔ خرد** عصمت پناه عفت
دستگاهی همشیرهٔ عزیزه حفظها الله بوصول مکاتبهٔ مسرت افزا فرحتهای گوناگون حاصل گشت مستلزم کرم
همواره بترسیل فرحت نامجات مع چگونگی حالات مسرور میساخته باشند که هر آینه خوشی خاطر بهمداران
ست زیاده چه بر طراز د **ایضاً** همشیرهٔ عزیزه حجله نشین عفت پرده گزین عصمت سلامت بعد اظهار مراتب
انس **انکه القاب اهلیه** اهل خانه بادل یگانه در حفظ و امان ایزد منان باشند خط مرسله رسید حقائق
مندرجه معلوم گردید می باید که پیوسته بتحریر حالات آنجا مطمئن مینموده باشند که بجمعیها حاصل
میشده باشد زیاده چه نگارش رود **القاب شوهر از طرف اهلیه** صاحب خانه محرم اسرار
سر تاج افتخار من سلمه الله تعالی مقالات تمنای استفادهٔ خدمت والا بیرون از حد دانسته بعرض مطالب
می پردازد **ایضاً** صاحب تاج من سلمه الله تعالی بعد ادابیکه شایان مراتب ست عرض می نماید
ایضاً مصباح شبستان محرمی مفتاح ابواب همدمی واقف نهانی محرم اطوار دل و جانتکیه گاه
مرادات برارندهٔ حاجات خداوند خانه مالک کاشانه سلامت بعد آرزوی حصول اتصال

بهجت اشتمال ابرار ضمیر لطف تاثیر می گرداند القاب اہل خانہ جلیس خلوت خانہ انیس عزلت یعنی
محرم اسرار واقف اطوار اہل خانہ ناظم کاشانہ معلوم نماید بعد تحریر اشتیاق معانقۂ جسمانی و تقریر شوق
ملاعبۂ رسمی مستبشر خاطر باد سرگذشت اینجا بسپاس و عافیت ایشان دوام مرغوب القاب حکیم
همواره انفاس متبرکہ آن نباض مریاض روح افزا مظهر اعجاز مسیحائی باد بعد آرزوی دریافت مواصلت
وافی مباهجت کہ قلم تحریر آن سرگوشی عجز بدوات میسازد مکشوف ضمیر منیر گردانیده اید الیضا نبض
شناس بیماران علاج رس رنجوران حکیم صاحب مهربان مهیدگاه امیدواران مسیح زمان سلمہ اللہ تعالی
بعد ادای تحیت و ثنا مبرهن ضمیر منیر قمر تنویر گردانیده می آید القاب شاعر سر دفتر سخنوران هنر پرور
سلامت رقیمۂ معنی نگار آن خلاصۂ نکته پروران روزگار بزم افروز وصول گشت اگر آینده همبرین نسق
بدو کلمہ لطف افزا ضیافت طبع این سراپا نیازمند میکرده باشند بعید از بزرگ منشی نخواهد بود زیاده چه
تصدیع دهد القاب قاضی محکمۂ شریعت اطهر بوجود کرامت مظهر آن مروج قوانین شریعت نبوی
مجری مراسم ملت مرتضوی زیب گیر و زینت پذیر باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و تمهید قواعد
خضوع و افتقار کہ شیوۂ فدویت نهادان رسوخیت بنیاد است بعرض میرساند الیضا شریعت پناه
طریقت دستگاه سلمہ اللہ تعالی رقیمۂ بهجت ضمیمۂ آن شریعت پناه موصول شد بر حقائق مرقومہ اطلاع
دست داد آینده هم تا حصول ملاقات جسمانی بہ تسطیر مفاوضات فرحت آیات محتوی بر اعلام کار
و فرمایش آن جوار سرور و شادان داشتن سرور خاطر افزودن است زیاده چه تصدیع دهد الیضا
تبارک و تعالی ذات عالی را طراوت بخش گلشن شریعت و نضارت ده چمن معدلت گردانیده معاقد
شرعی داننده حقائق دینی قاعده دان طریق اسلام مربی خاص و عام حضرت قاضی جیو را بر صدر عدالت
متمکن داشته سلامت با کرامت داراد بعد آداب مستمندیها معروض رأی عدالت پیرای میگرداند
القاب اہل نجوم مجمع کمالات منبع معلومات کاشف دقائق مستور واقف حقائق بی ظهور
صاحب مشفق خداوند خدایگان معدن الطاف بیکران سلمہ اللہ تعالی بعد گزارش مراتب نیازمندی
و تقدیم مراتب مستمندی کہ مایۂ سعادت و عقیدتمندیهاست مشهود رأی بیضا ضیا گردانیده می آید
القاب درویش مخزن اسرار الهی مطلع انوار نامتناهی حضرت شاه صاحب قبله دام فیضه بعد
تمهید مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی ادراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت کہ خلاصۂ مطالب مخطی است مشهود

رای رزین و خاطر مهر گزین میگرداند الیضا حقائق و معارف آگاه شریعت و طریقت دستگاه مستغرق
بحر اسرار حضرت الهی محو مشاهدۂ تجلیات نامتناهی قبلۂ دارین استظهار کونین دام افضاله پس از اظهار آداب
عبودیت و انکسار بعرض باریابان دربار فیض آثار میرساند القاب و آداب استاد ذات تقدس آیات
مظهر فیض الهی مصدر فضائل نامتناهی سایۂ افضال برکمال ایزد ظل تفضلات بیغایات سرمدی مجموعۂ علم
و عمل مغز ارباب ملل و نحل منبع کمالات بی پایان مجمع فتوحات فراوان حضرت مخدوم صاحب و قبله و کعبۂ مکرم
و محترم دام فیضهم ابد الدهر گره کشای معاقد دل و عقده کشای هر مشکل بوده بر مفارق مستفیضان عقیدت
نشان ظل گستر باد بعد تقدیم لوازم عبودیت و تتمیم مراتب فدویت مطالب ضروری عرض میدارد الیضا
منبع فضلات مظهر کمالات سر دفتر معلمان دهر سراپا برکت فیض اثر حضرت صاحب قبلۂ دارین خداوند کونین
مخدومی مکرمی جیو مدظلکم کمترین فدویان جبین عقیدت و بندگی و پیشانی عبودیت و سر افگندگی بخاک عجز
و انکساری سوده بذروۂ اقبال شمع جلال میرساند القاب شاگرد نقش طراز صحیفۂ سعادتمندی حرف پرواز
جریدۂ بخت بلندی ستوده خصال مرکز افعال منظور انظار تفضلات او تعالی سزاوار عنایت کبریا مدام
بکرم عمیم ایزد کریم همدستان بوده کامروای مرادات دارین باشند بعد دعیۂ وافیہ بمطالعۂ مطالب متوجه گردانند
القاب معشوق رنگ بهار گلزار رشک مرغزار و خار باغ بهای روز افزون مقرون باشند بعد
ابراز آه و درد دل شید المطلب پرداز الیضا گل گلستان محبوبی سرو بوستان مطلوبی رنگ و
بوی چمن کلیۂ رنگین ادای آبروی انجمن دلربائی جان نواز عاشقان و سرفراز معشوقان باشند بعد ابراز دلبری
و دلربایشی و صداقت کیشی مطلب گزار اید الیضا محبوب احسنت قلوب غمزه گزار سرو قد یاسمین غدار از
نرگس چشم سیمین جسم سنبل زلف طوطی مقال مشکین خال لیلی دار شیرین روزگار دلدار مشتاقان نزار
مرهم بخش عاشقان دل افگار دلنواز غمگسار راحت روان نور عیان پیوسته از بلیات زمان با امن حضرت سبحان
بوده بتالیف قلوب مشتاقان صداقت اسلوب پرداخته باشند بعد شرح سوز آتش افروز کہ تلاطم امواج
مهاجرت و تراکم افواج مفارقت زورق هوش و حواس این مهجور صدق اساس اغرق ساخته
خود را بیاد آن بخشندۂ مرادات میدهد القاب عاشق صبح صادق روز صادق و
شفق شام و اثقی آزاد گرفتار انیس شبهای تار همواره حلاوت یاب کلفت و الفت
باشند بعد از حرف طرازی صفات آن سرآمد بیدلان بہ سبکتر پردازی احوال دل و جان

خود میگرایند ایضاً دلفگار سمندر نژاد یادگار مجنون و فرهاد نژاد مجبه همیشه باذوق و شوق باشند بعد از

دلدهی و جان افزائی روی خامه قسم پیرایه تحریر مدعا ایضاً عاشق مشتاق مالا یطاق طالب

وصال حذاقت خصال مجنون دوران فرهاد زمان گرم رو بادیه محبت ره نورد طریق مودت دوام

از جام وصال محبوب شاد کام باشند بعد شرح پریشانی حرمانی که بتقاضای آب جانبین مهجوریست واضح و لائح باد

القاب بزرگان و دیگر ابنای زمان از طرف فقرا محب الفقرا ملاذ الغربا سلمه الله تعالی ایضاً

محب الفقرا مقبول اهل الله برگزیده حضرت اعلی ولی الله سلامت باکرامت باشند بعد دعوات فراوان

و اشتیاق ملاقات بیپایان مشهود ضمیر محبت پذیر باد القاب خادمان فقرا خلاصه دودمان

هدایت پرتو روشنی مهر جلالت رهنمای سالکان و پیشوای عارفان زناد الطافه و عنایته بموجب در جات

خدمات القاب سید سیادت دستگاه شریعت پناه میر مکارم علی بعافیت باشند القاب سپاه

شجاعت و تهور پناه فلانی در حفظ الهی باشند ایضاً شجاعت شعار فلانی حفظه القاب مولوی و عالم

فضیلت و کمالات دستگاه مولوی طالب علی بعافیت باشند ایضاً فضائل اکتساب کمالات مآب محمد قمر

حفظه القاب حکیم حکمت و حذاقت دستگاه حکیم احمد علیخان حفظه الله تعالی القاب عامل

امانت پناه فلانی بعافیت باشند القاب متصدی عزیز القدر فلانی محفوظ باشند ایضاً خصوصیت

دستگاه فلانی حفظه القاب مهاجن که اهل عزت باشند عزت آثار فلانی حفظه القاب اهلکاران

که فی الجمله عزت و قربت داشته باشند خلّت و موالات دستگاه فلانی محفوظ باشند القاب خدمتگار

مستحسن الخدمت فلانی حفظه ایضاً معتمد الخدمت فلانی حفظه القاب دیوان و منشی که اعزه

دربار آند گرامی قدر فلانی بعافیت باشند القاب اراکین دربار معلی اراکین دربار معلی که از دیگر نوکران

و منزلت زیاده دارند تحریر یافت سیادت و نجابت پناه شجاعت و شهامت دستگاه مورد مراحم

محیط عواطف بیپایان مشمول جلال والاشاهی بوده بدانند ایضاً رفعت و عوالی مرتبت میرزا والفقار

حفظه الله تعالی ایضاً رفعت و شجاعت نشان فلانی محفوظ باشند القاب شیخ مشیخت

و شرافت مرتبت شیخ فلانی حفظه الله تعالی القاب خداوند نعمت از طرف ملازمان و

طریق عرضداشت بپادشاهان و امرا عرضداشت کمترین خادمان عقیدت نشان فلانی

بپایه آداب ایستاده بعرض فیض پایان حضور لامع النور مرجع سلاطین هفت کشور

و مرکز خواقین بحر و بر ست میرساند ایضاً عرضداشت خانزاد بلا اشتباه محمد پناه فرق عبودیت بر

زمین خاکساری مالیده و جبین عقیدت را ضیاپذیر نقش جان نثاری و جانسپاری گردانیده ذره وار

بموقف عرض شرف اندوزان محفل سپهر قرین و مستفیضان انجمن بهشت آیین میرساند القاب شاهزاده

عرضداشت رسوخیت گزین محمد سعد الدین بعد ادای مراتب کورنش و تسلیم که شیمه رضیه فدویان

عقیدت تصمیم ست بعرض عاکفان عتبه دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال میرساند

ایضاً عرضداشت عقیدت شعار عبد الغفار گلدسته گلهای خلوص و انکسار را طره عمامه افتخار نموده

بعرض بهره اندوزان محفل عظیم مبارک تعظیم نواب عالیجناب معلی خطاب صاحب عالم و عالمیان که ملجای مستمندان

روی زمین ست میرساند القاب بیگم صاحبه عرضداشت کمترین نمک پروردهای رسوخیت آثار

محمد یار بعد تقدیم مراتب ضراعت و انکسار و تتمیم روابط خضوع و افتقار بموقف عرض محرمان ایوان

دولت و شهریاری و حجابان سراپرده عفت و بختیاری نواب تقدس مآب سپهر جلباب ملکه بخشک و تر

صاحبه بحر و بر میرساند ایضاً عرضداشت کمترین ترقی طلبان عبودیت طراز محمد نیاز بپیمایش جاده اطاعت

و انقیاد بپای سر ارادت و اعتقاد نموده بپایبان آستان تقدس نشان نواب مهر نقاب قدسی القاب ملکه

زمین و زمان صاحبه عالم و عالمیان میرساند القاب وزیر عرضداشت شاکر عنایت نامحصور بنده عبد الغفور

بعد تبلیغ مراسم بندگی و تسویغ لوازم پرستندگی بموقف عرض بهره یابان سعادت حضور موفور السرور نواب والا

جناب سپهر قدرت مهر صورت استظهار مستمندان صاحب قبله دوجهان میرساند ایضاً عرضداشت کمترین

بندگان رسوخیت نشان محمد زمان بجا آوری کورنشات فدویت سمات را ذریعه احراز سعادت و وسیله

رتبهای مفاخرت انگاشته بعرض باریافتگان حواشی بساط فیض مناط محفل عظامی نواب فلک جناب قبله ارباب

تمنا و کعبه اصحاب سخا و صفا میرساند القاب نواب ایضاً والا قدر عالی منزلت نقاوه دودمان امارت

سلاله خاندان ایالت دام اقباله و نواله فدوی فلانی آداب تسلیمات فدویانه بجا آورده معروض رای

خورشید ضیای می گرداند ایضاً بعرض نواب صاحب ایضاً و قبله خداوند خداوندگان نامور دوران دام اقباله میرساند

باب پنجم در پروانجات و تنخواهات و رقعجات برعایت مراتب مشتمل بر پنج فصل فصل

اول در شکایت عدم رسم مراسلات و رسید نوشتجات فصل دوم در پروانجات و معاملات هر گونه

مثل تمسکات و بیعنامه و قبولیت وغیره کواغذات شرعیه ضرور و سوال و جواب طرفین فصل سوم

مبارکباد هر قسم **فصل چهارم** در مفاوضات تعزیت **فصل پنجم** در رقعات شوقیه و طلب اشیا و رسید
اشیا و غیره مطالب ضروریه **فصل اول** در شکایت عدم ترسیل مراسلات و رسید جوابهای نوشتجات یکدیگر

رقعهٔ اول مرزا صاحب مشفق مهربان مودت نشان سلمه الله تعالی اشتیاق ملاقات مسرت آیات آنقدر در استیلا است که باحاطهٔ کلک ارتباط سلک آید لهذا آبان نساخته و منحصر بمشافهه گذاشته خامه وزاد را بتسطیر مدعا میگذارد سپاس ایزدی که گلدستهٔ خیریت محب رو بشگفتگی دارد و طراوت و نزاهت چارچمن مزاج سامی دائما مطلوب مشفق من جای تعجب و مقام تحیر که قریب چهار قطعهٔ اشتیاق نامجات بصحابت مردمان روندگان الصوب ترسیل داشته لیکن باوجود آمد و شد مردمان از یک پرچهٔ قرطاس محبت لباس شادمان نساخته ازانجا که در عالم ارتباط کم توجهی گنجایش ندارد شایان الطاف چنانست که آینده بترقیم سامی نامجات معانقهٔ جسمانی همین مکالمهٔ روحانی توان شمرد زیاده شوق و بس

رقعهٔ دوم در جواب رقعهٔ اول میر صاحب مظهر عنایات فراوان مصدر توجهات بی پایان سلمه الله تعالی مقالات اشتیاق و کلمات اشواق بنوک قلم آوردن محض تکلفات عرفیه پرداختن ست لهذا آبان نگرائیده بمدعا می آید سامی نامهٔ تلطف قرین محتوی بشکایت عدم ترسیل رقائم نیاز شمائم وصول عاطفت آورد مسرور خاطر منتظر افزود مشفقا درین عرصه چند قطعات وثائق نیاز ابلاغ عدا محض از قصور نامه بران موصول مطالعهٔ گرامی نشد والا الطاف و کرم فرمائیهای ذات اشفاق آیات دل تو دو منزل درانه آنچنان بدامم شیده که فراموشیها گنجایش داشته باشد بهر صورت آینده مدام طریقهٔ رسل و رسائل محو و مسدود نخواهد شد زیاده بجز شوق ابراز مواصلت صوری که خلاصهٔ مطالب ست چه بقلم آید

رقعهٔ سوم شیخ صاحب معدن کرم منبع الطاف اتم شیخ قمر الدین صاحب سلمه الله تعالی ابراز شوقی که خامهٔ دو زبان بتسطیرش حیران ست بوجدان ضمیر نهفته دان حواله نموده بمدعا پرداز که بوقت تشریف داشتن اینجا هر قدر که توجهات دلی بر حال نیاز اشتمال مبذول فرمودند خامه را طاقت آن نیست که تحریر سازد فاما ازانرو که بدار السلطنت لاهور رسیده اند حرف وفا از سینهٔ صدق صفا محو فرمودند **مصرع** هر که از دیده دور از دل دور + گاهی در نیم مدت ممتد از تفقد نامجات اطمینان طراز بهجت پیرا خاطر منتظر نشدند ازانجا که الطاف قدیمی ذات شریف بدل این نحیف چنان بتواتر اثر کرده که روز و شب **مصرع** زبان بذکر تو مشغول دل بیاد تو شاد + ناچار پس از انتظار بسیار اجودارا بدریافت صحت مزاج و رویداد آنجا سوانح ساخت توقع که نظر بر اشفاق قدیمی نموده از احوال خیریت مآل موجب

عدم التفات بنوک قلم آید ثانیا آنکه صاحبزاده برحق و مرشدزادهٔ مطلق میر بشارت علی بامید روزگار در پیچ آمدی بعالم تعطل بسر بردند فاما شاهد مقصود شان بجلوه گاه ظهور نشتافت آخر کار میر ممدوح را روانهٔ آنجا ساخت هر قدر که در مقدمهٔ درستی کار آنصاحبزادهٔ والا اعتبار سعی بکار خواهند برد موجب سبزی دارین و مفاخرت کونین خواهد بود

رقعهٔ چهارم خانصاحب مظهر اشفاق و مهربانی مصدر اخلاق و قدردانی سلمه الله تعالی اظهار آرزوی مواصلت سامی از تکلفات دانسته بمطلب میگراید ملاحظهٔ گرامی نامه که یادداد از الطاف مظهر اعطاف امیداد بزحام افروز دیدهٔ انتظار گردید طبیعت دلم کشود کشادم چو نامرات گوئی + کلید باب گلستان دلکشائی بود + از عدم ترسیل مکاتبات نیاز سمات که بقلم اتحاد رقم آمده صورتی نیست که از هنگامیکه در سرکار راجه صاحب بعهدهٔ سالهٔ دار سربلندی یافته خدا آگاه ست که روز صورت آرام نیافته و بخواب نمیده و خبر استقامت جای بگوش خیال نشنیده گاهی بطرف ملتان و قتی بطرف کوهستان و غیره اطراف مامور میشود والا چه گنجایش که در تحریر و ترسیل مفاوضات قصوری بظهور رسد که فیمابین این و آن نمانده بهر صورت از قصور ایمعنی تخللی در بنای نیازمندیها از طرف اینخادم درین قصور نفرموده از زمرهٔ نیازمندان بیرون نشمارند و آینده در ترسیل رسل و رسائل هم تا بمقدور تقصیر و تقاعد نخواهد نمود و میر بشارت علی را در سلک بارگیران ملازم کنانیده شد انشاء الله تعالی بتدریج حدی که شایستهٔ اوشان ست بمنصهٔ ظهور جلوه ظهور خواهد یافت خاطر شریف جمع فرمایند زیاده بجز نیاز چه گزارش نماید

رقعهٔ پنجم برادر عزیز القدر ستوده خصال محمد جمال در حفظ الهی باشند بعد از دعوات وافیات و شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند الحمد لله که بفضله تعالی حالا اینجا مستوجب شکر و خیر و عافیت آن برادر مستدعی ست عرصهٔ بعید بانقضا پیوسته که بوصول نمیقهٔ بهجت پیرا طرب افزا گشته خاطر بانصوب متعلق میماند لازم که رویداد آنجا مشروحاً بقلم آورده باشند که طمانیت خاطر ازان متصور ست فیلان کار فیض آثار که بنابر چرای آدر آنجا بنا بر دریافت خبرگیری شان قبل ازین شقهٔ حضور بنام ایشان صدور یافته یقین که خبرگیری آنها بذمهٔ خود واجب شناخته تغافل نخواهند نمود موسم تنگا قریب رسید برای یخت آب آنها یکی چهپر مرتب کنانیده دهند و دو من سن ازانجا خریده رسنها مستحکم طیار کنانیده بفیلبانان سپرد سازند و بدستور سالگذشته بقرق روئیدگاه پرداخته بمحافظت آن جهد بکار برند و درینولا سوداگران از ضلع کابل دانهای انار شیرین و دیگر میوجات ولایتی آورده اند اگر در کار باشد اطلاع دهند که ازینجا خریده فرستاده آید زیاده چه

رقعهٔ ششم اخوانصاحب مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان دام اشفاقهم آرزوی استفادهٔ خدمت فیض منزلت بحدیست که بدستیاری خامه و زبان از عهدهٔ تحریر آن عاجز

ناچار ازین وادی در گذشته به تسطیر مدعا میپردازد صحیفهٔ شریفه مبشر صحت ذات ستوده صفات و استفسار
حال فدویت اشتمال و دیررسی نیازنامجات و تقییدات خبرگیری فیلان سرکار فیض مدار بقرقی رویدگاه
و دیگر کوائف ورود فرمود ذریعهٔ عز و امتیاز گشت فی الواقع بسبب انجام لوازمات شادی صاحبزاده
والا تبار که از سرکار درینباب تاکید بسیار و عرصه نهایت قریب است درین امر توقف و نمود چرا که هر کارها و مردم
شاگرد پیشه را آنقدر فرصت نیست که بجا توانند رفت الا چه امکان که عبودیت سرشت مصدر قصور شود و از
خبرگیری فیلان سرکار هیچ غافل نیست و نخواهد شد خاطر عاطر جمع باد و حسب الارقام دستی چهبر برای انجپت اسب
فیلان و قرقی رویدگاه بعمل خواهد آمد و دو آثار انار شیرین از سوداگران خریده مرحمت فرمایند که مطلوب است
و بتاریخ دوم شوال شادی کتخدائی مخدوم زاده مرزا صفدر علی بیگ مقرر و معین گردیده اگر ارقام فرمایند مبلغ
پنجاه هزار روپیه بطریق نیوته بجناب مجلے و می مکرمی گذرانیده شود منتظر جواب است زیاده چه عرض نماید رقعه مفخم نقش طراز صحیفه
سعادتمندی حرف پرداز جریدهٔ بخت بلندی ستوده خصال برگزیده افعال گنجن لال بمرادات کونین فایز
بوده دکام باشند بعد ادعیهٔ وافیه بمطلب میگراید دیرگاه است که بمطالعهٔ مسرت نامهٔ مباهجت طراز نشاط
اندوز نگردانیده چشم دل بر شاهراه نگرانی ست اگرچه مقتضای زمانه و طبیعت بشری بیشتر مصروف تغافل
خوب معلوم و مفهوم است لیکن ایشان از وضع یگانگی بیگانه میدانند بنابران بقلم می آید که آینده مصدر این معنی
نشوند که شایستهٔ آن سعادت منش نباشد و خاطر اینجانب را هر دم متوجه بخود دانسته احوال خیر و عافیت و
روداد جنگ که فیمابین نواب اسد الدوله نجابت علیخان بهادر و سکهان است می نگاشته باشند زیاده عمر باد
برب العباد جواب رقعه ظل ظلیل و سایهٔ فیض پیرایهٔ حضرت مخدومی و مکرمی صاحب و قبلهٔ ام فضیهم برفرق مستفیضان
عقیدت نشان الی یوم التناد باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و تمهیدات خضوع و افتقار که شیوهٔ فدویت
نهادان رسوخیت آثار است بعرض میرساند شرفنامهٔ عاطفت آگین مشتمل بشکایت عدم رسید نیازنامه و استفسار
احوال جنگ نواب اسد الدوله بهادر بهترین ساعت ورود فرمود عزت و افتخار این فدوی خاکسار افزود قبله من از امتثال
طبیعت و تردد خاطر بسبب هنگامهٔ سکهان شقاوت نشان کبریا بود در تبلیغ عرائض نیاز توقفی بمیان آمده الا عمداً
بی سببی ظهور قصوری چه امکان دارد بهر حال ۵ از بندگیست اگرچه دور م ٭ لیکن بخیال در حضورم ٭ لطف قبله بود مدد گاهم ٭
کافی عنایت بنا یهم ٭ و حقیقت اینجا بر بمنوال که بخت سنگو والی لاهور با گروه شکوه بار از گرفتن گناه یرت جا گذاردند نواب قصا عازم
ایشو گشته از قلعه خیار گذره بجنگ پیوسته بود و سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ در میان ماند آخر الامر نواب صاحب ممدوح و نواب فیض طلب خان
وغیره که در شجاعت و شهامت شهرهٔ آفاق اند از اندرون قلعه بیرون بر آمده مانند شیران دلیر بر گروه شقاوت
پژوه حمله آور گشته از شمشیر خونخوار قریب چهار هزار کفار بقتل رسانیدند و چند هزار کس را زخمی ساخته و از عساکر
ظفر پیکر قریب یک صد جوان بکار آمدند و زخمی شدند و ابواب فتح و فیروزی بر مبارزان نصرت نشان مفتوح و شکست اعدا
صورت بست احوال این بود که گزارش نمود از عقب انچه خواهد بود معرض عرض خواهد آورد زیاده چه عرض نماید

فصل دوم در پروانجات و تیجات و عرضداشت و معاملات هرگونه پروانه سیادت و نجابت دستگاه

شرافت و امانت پناه جلال حیدر بعافیت باشند چون بسرکار ضرورت زرهاست و نه اجرای توزیع چهار آنی بعمل
آمد در تمامی محالات سرکار و بآن سیادت مرتبه نیز تاکید رفته یقین که زرها تحصیل ساخته باشند و زر تحصیل را
ابلاغ نمایند و آینده تحصیل باقیات لازم شناسند درینباب تاکید مزید دانسته حسب المسطور بعمل آرند زیاده چه طراز د

عرضداشت در جواب پروانه بعرض فخر الصاحب قبله خداوند نعمت سرچشمهٔ فیض و کرامت
دام اقباله میرساند شقهٔ خاص مرحمت اختصاص در باب تاکید اجرای توزیع چهار آنی فصل ربیع و ایصال زر فصل
مذکور شرف صدور و عز ورود یافته عزت و امتیاز عقیدت طراز افزود خداوند من فدوی را سوای انصرام کار سرکار که هرگونه
بهبود در ضمن آن مضمر است کدام کار بهترین امورات ست لیکن حیله ساز و روباه باز زمینداران این محال بر
بندگان حضور پرنور بی اظهار ظاهر از وقتیکه از آستانهٔ دولت نقد رخصت بکف گرفته در پرگنه رسیده صحیح
سرچشمهٔ تحصیل جاری ساخته مبلغ چهارده هزار روپیه در عرصه معرض وصول آورده انشاء الله تعالی امروز تا
شام اقبال خاوندان قریب پنجهزار روپیه دیگر به تحصیل خواهند آمد ارسال حضور خواهد ساخت و آینده به تحصیل باقیات مستعد
و سرگرم خواهد بود زیاده حد ادب دولت و اقبال لایزال باد شقهٔ بنام زمینداران و مقدمان مواضع
ماهی و کوده و فرید پور بدین مضمون در شده مواضعات مذکور را بدستور قدیم شامل پرگنهٔ مذکور نموده لازم که خود ها را از ابتدای
خریف سنه ۱۲۳۰ فصلی بدلجمعی تمام ترد خصوصیت مرتبت راے گنج بهاری لال پرگنهٔ مذکور رسانیده بمالگذاری سرکار حاضر
باشند و از اطاعت مشار الیه بیرون نروند و ما بقی فصل ربیع سنه ۱۲۳۰ فصلی که بذمهٔ ایشان واجب الادا است بطور عامل سوالیه
ادا نمایند درینباب تاکید شدید پندارند زیاده چه نگارش رود پروانه بطلب کاغذ خصوصیت و موالات دستگاه خوشیرام
حفظ عرصه دور منقضی گشته که دربارهٔ ارسال کل کاغذ جمع و خرچ و جمع واصل باقی سنه الیه تاکید نگارش پذیرفته
که زود تر ابلاغ دارند هنوز کاغذ مسطور بسرشته حضور نرسید چون اینقدر تغافل و عدم شنید در کار سرکار هرگز
مستحسن نیست لهذا مکرر ترقیم آمده که بمجرد ورود شقه کاغذ مطلوبه بابلاغ حضور دارند ساعتی تامل و توقف ننموده

تاکید شدید بزمینداران زیاده چه نگارش رود عرضداشت در جواب شقه بعز عرض بندگان عالی متعالی خداوند نعمت فیلضران
دام اقباله میرساند شقه خاص کرامت اختصاص متضمن تقیدات ارسال کواغذات جمع خرج سنه ۱۲ فصلی و جمع
واصلباقی الیه شرف اصدار یافته معزز و سربلند ساخت خداوند من از هنگام ورود فیض آموده‌اش فکر ترسیل
کواغذ مطلوبه بحضور پرنور در پیش است لیکن از چندروز بهوای سنگ سرشته داررا عارضه آشوب چشم لاحق حال
بود درستی کاغذ بموی الیه تعلق دارد ازین ممر توقف و نمود و الا چه طاقت که توقف می‌ورزید هنگامیکه شاء الله زود از
دست فرصت داد کواغذات جمع خرج مذکور درست کنانیده ترسیل حضور والا نموده بنظر کیمیا اثر خواهد گذشت سیدش
ذخیره اندوز عزت و امتیاز گردد و پرچهای جمع واصلباقی مرتب میشوند انشاء الله تعالی در دو چهار روز بالملاحظه عالیجناب
خواهد نمود واجب بود عرض نمود آفتاب عمر و دولت تابان و درخشان باد بربر العباد شقه دیگر شیخ پناه شرافت
دستگاه شیخ احمد زمان بعافیت با شقه مرضی مرسله مع کاغذ ڈول پرگنه بابت سال ۱۲ فصلی بملاحظه درآمد سامع معروضات
گشت حاضر آمدن همگی زمینداران بنابر تصفیه معامله لازم فرود لهذا نگارش میرود که بمجرد صدور پروانه خود را مع
تمامی عمله و فعله فائز حضور سازند بالمشافهه دریافت کرده بند بظهور خواهد رسید زیاده چه ترقیم رود عرضداشت
درجواب شقه بعرض میرساند پروانه کرامت نشانه محتوی بطلب عمله و فعله بعملات تامتر اعز اصدار یافته سعزز و مفتخر
گردانید عازم بود که بمجرد ارشاد واجب الانقیاد مع عمله و فعله مستفیض حضور والا شود در خصین حکم سرکار بنابر شد کار
مع مردهها شرف نفاذ یافت لهذا بطبق حکم حضور مصالح شد کار در مواضعات روانه ساخته انشاء الله تعالی
باقبال خداوند نعمت بعد فراغت کار شد کار عنقریب سعادت اندوز جناب فیضمآب میگردد زیاده حد ادب ایضاً
بمساوی الرتبه ایصاحب مصحب کرم مخزن الطاف اتم سلمه الله تعالی مراتب شوق ملاقات را انتهای نیست که
بدستیاری خامه دوزبان بمعرض تحریر آرد لاجرم عنان شبدیز قلم را از وسعت آباد بیانش منعطف ساخته بجولانگاه
مدعا می آرد دربنولا دزدان بدکردار ناهنجار موضع محمدپور عمله پرگنه میرٹهه بوقت شب آمده غله گندم قریه سیلاوه
دزدی نموده بردند روز زمینداران موضع مسطور سراغش بموضع مذکور رسانیده غله مسروقه بذمه اوشان ثابت و تحقیق
کردند چون ظهور اینمعنی در تعلقداری آنصاحب خیلی تعجب است و مقدمه طرفین بهر صورت داخل بنابر آن تصدیع افزا شد
توقع که نظر بانیمراتب نغمه دستک بنام آنفرقه کوته بین عاقبت نا اندیش تعین فرموده غله مسروقه بمالکان آن
گرانده دهند و آنمردم نابهنجار را چنان سزا رسد که موجب عبرت دیگران گردد انتظار جواب باصواب و آینده هم
سامی نامجامع کاروبار لائقه یاد نمودن همانا خاطر مشتاق را شاد فرمود زیاده چه تصدیع دهد درجواب

در ورود صحیفه میرصاحب مکرم و مخدوم کرم داشفاق حمیم بعد اظهار مراسم شوقیه که بیرون از حیطهٔ عرض است بتسطیر مدعای
ضروری میپردازد نمیقه کرامی و رقیمه سامی مشعر آنکه نقصان موضع فلانی عمله پرگنه مقبوضه مخلص بوقت شب عمله
موضع فلانی متعلقه آنصاحب سیدرز ددر رو کرده آورده اند وصول اعطاف شمول آورد ازانجاکه مضمون کلمات
لطف سمات بود نشاط خاطر افزود فی الواقع بطرفین نحو جدائیها منظور نیست بموجب ایمای شریف بمجرد وصول
سامی صحیفه دستک شدید بطلب زمینداران موضع مذکور تعین ساخته هنگامیکه حاضر می آیند غله مسروقه تمام و کمال بمالکان
دهانیده خواهد شد و سزای واقعی هنگامه پردازان نا سزا خواهد رسید بهر صورت خاطر عاطر جمع باد محبت دیرین دا خادم قدیم
تصور فرموده مدام بترقیم نامجات عاطفت پیرایه دفرمایشات دلنشین پروانه حضور در باب استرداد مواشی خلق و مواالات
دستگاه چوده هری رام سهای محفوظ باشند عرصه سه ماه رو بانقضا آورد که ده دوازده نفر گوجران موضع دولت پور
چهار راس گاوان و هفت راس گاومیشان از صحرای موضع فریدپور جاگیر گرامیقدر مکارم علیخان کرده برد لهذا التماس میگردد
که بتعجیل عجیل راسان مذکوران مسترد کرانده دهند و بوله و سرکنده و غیره اسباب چهپر بند و خس که در قلعه آنجا موجود است
برچهکره بار کرده ابلاغ دارند در ینباب قدغن بلیغ سنیده آمد بموجب ارقام بعمل آرند عرضداشت محتوی بجند مقدمات میرساند مرسله سابقه معزز بملاحظه عالی شده باغدالحال نوشت قبولیت از همه مزارعان گرفته سرشته تحصیل جاری ساخته بنابر
سرانجام زر دستکات سوار و پیاده مامور نموده انشاء الله تعالی باقبال عالیه تعجیل زر باقیات بمعرض وصول در آورده
ایصال حضور مینماید و مبلغ پنجاه روپیه که بابت تقاوی سنه ۱۲ فصلی بذمه کشناجاٹ زمیندار موضع بهیلا لوه اند
موی الیه وقت شب مع عیال و اطفال فراری شده بموضع مازمینداری آبا و اجداد خود رفته آباد گردیده جهت
طلب مبلغان تقاوی سپاهی را نزد نامبرده فرستاده بود از سراستکبار جواب صاف داد و گوجران که زمیندار قدیم موضع مذکور
اند بسبب سختی کنکوت سال گذشته گریخته بودند الحال پیام میدهند که ما را بندگان حضور در موضع مذکور بشرط
حق دهی آباد سازند لاکلام زر مالگزاری سرکار ادا سازیم و در کاشت نیشکر و غیره بپردازیم درینباب چه امر حکم بود
بعرض رسانید شقه در جواب عرضداشت امانت پناه خصوصیت دستگاه رکنت لال بعافیت باشند عرضی مرسله
بنظر درآمد معروضه بوضوح انجامید گرفتن قبولیت از زمینداران و اجرای حشمه تحصیل برموقع و بجا شد قدر که در تحصیل زر تعجیل
بکار برد موجب حسن تحریر الیشان است احوال و بفرار نهادن کشنا جاٹ از راه شرارت مکوته اندیشی از موضع بهیلا لوه نمائی
رفتن و پیغام آبادی زمینداران قدیم موضع مذکور بپیرایه ایضاح یافت چون مدعا از آبادی ده و جمعی تردد و وصول ما قیات سرکار
از نهایت مراتب بخوبی خاطر خواه نموده گوجران را آباد دیده نمایند و مبلغان از کشناجاٹ بکجا میرسد انشاء الله تعالی بخوبی

گرفته خواهند شد که تا سنز اسبز آخود خواهد رسید زیاده چه قلمی گردد شقه مشتمل بر چند مقدمات رفعت و عوالیمرتبت بدر الدین بیگ بعافیت باشند چون موضع سانید و راجپور و رنگرهی که تفویض خصوصیت مرجماهر سنگه بوالحال بمو اسند عالی ایشان باز شامل پرگنه کرده شد و خصوصیت مرتبت مذکور عوض زمینداران دهات مذکور بابت معامله آنها تومون مبلغ دو هزار روپیه از دوکان لاله جیسی رام و مهر رام نویسانیده داخل سرکار نموده بود نذر بسرکار موصول شد تا حال زمینداران مذکور آدای زر ساهوان مسطور که بذمه آنها واجب الطلب است نساختند از آنجا که انیم درم به تقویت سرکار زمیندار باید که دستک شدید نموده زر شان وصول کرانده بهند و رسید ساهوان مذکوران گرفته بحضور فرستند زر بیناب تاکید مزید پندارند بهمه آن بالطلب رسید بهاوی غله موضع شکرپور نموده غله بموجب نرخ بازار فروخته زر شن تصحیح اما بخشش هر کاره ارسال داشته برسیدش سرمایه افتخار یابد و بنابر کنکوت دهات عملی و پاهی کاشت و غیره عازم بود فاما بدون منصف و کیتها و بهره از رفتن آنجا متوقف مانده امیدوار است که چهار منصف و دو سه کیته و پنج شش بهره جیتماقی از سرکار بانصوب مامور شوند که بعجلت تمام تر کنکوت ساخته به تحصیل آن بجا پردازد شانزده هفده قریه که همی مشخص اند اگر حکم شود همه کنکوت مخفی کرده آید واجب بود بعرض رسانید شقه در جواب گرامیقدر عوالی مرتبت ملکی رام بعافیت باشند عرضی مرسله مشعر بر نیکه بهای غله موضع ساغله فروخته زرش ارسال حضور نموده اخلاصش از دفتر مرحمت گردد و درخواست منصف و کیته و بهره بنابر کنکوت دهات عملی و پاهی کاشت و کنکوت مخفی مواضعات و پیمایش دهات مشخصه مع مبلغ یکهزار و دو صد روپیه و مرسله بنظر درآمد معروضات بوضوح پیوست اخلاصش بوقت فایز شدن بدربار خواهند یافت و کنکوت دهات عملی و پاهی کاشت که تجویز نموده اند مستحسن و دهات مشخصه که همه قرار داده اند بعمل آرند بموجب اسند عالی ایشان منصف و غیره از حضور روانه نموده خواهد شد زیاده چه اعلام رود شقه رفعت پناه شجاعت دستگاه ابو الحسین بیگ در حفظ الهی باشند مستقبل ازین پروانجات سرکار جهت فرستادن مردم ملتین سواران بنابر تصحیح موجودات تمامی حالا اسرکار نگارش درآمده بایشان نیز ارقام میرود که مردم سوار و پیاده همراه خود را هم جلد تر برای تصحیح روانه سازند اهمال نورزند زیاده چه تاکید و در رقعه در معاملات برادر عزیز القدر خان همواره بمراتب اعلی فایز باشند بعد شوق ملاقات فرحت سمات واضح باد بعد روانگی ایشان بطرف خانه بدر یافت آمد که سایر باغات از سرکار صاحبان انگریز بهادر بنام آنعزیز القدر مقرر شد و اگر امیقدار وجود خمره ارسالنامه بهانه کار خود بخانه کرده گذشته آمد غیر از دانائی ایشان چه تصور بدید بیش ازین که بحیث چو میماند و بلکه اراده سفر مستقل و اطلاع کرده بفضل الهی حضور آمد کار ایشان بظهور آمده بود آنعزیز تا جلوه گری شاهد مقصود دنیا و دیگر متفرقه آمدند و در عالم

بدون علاقه گذاره نتوان شد لهذا بقلم آمد که برای شب خود را در بیکار سانید یا قلمی نمایند که اینجانب را انجا رسید و یا یکدگر اصلاح نموده کار مسطور گرفته شود زیاده چه بر طراز د شقه حضور مشتمل بر چند نصایح عزیز القدر لاله لچهمن سنگه حفظه عرضی مرسله ایشان مشعر بر اینکه بعضی مقدمان موضع اجوپور تعلقه پرگنه دیوبند را حکیم بو علیخان عامل پرگنه گرانه گرفته برده از نظر گذشت حقایق معروضه بوضوح پیوست زهی هوشیاری و خبرداری که با وجود اصدار حکم حضور در مقدمات حفاظت ایشان از خواب غفلت رو به بیدار نیاورده خیریت اینجانب در مقدمه خطی بحضور کرنیل صاحب لو نی اختر بهادر و یک قطعه دیگر روانه نموده انشاء الله تعالی صبح و شام زمینداران مسطور خلاص شده خواهند آمد آینده چنین غافل نشوند زیاده بجز تاکید چه نگارش رود رقعه برادر عزیز القدر گرامی منش حفظه مکاتبه بهجت طراز وصول بهجت شمول آورد و در یافت حقایق گردید همگی احوال بخیر و عافیت مجهد دهر بصفا اظهار ساخته فرموده اند که در کاغذ اینجانب اصلا اتفاق تقدیم نیست که جا اندیشه باشد چنانچه بزرگان گفته اند شعر تو پاک باش و مدار ای برادر از کس باک بیزنند جامه ناپاک گاذران بر سنگ چو اهلکاران سرکار فیض آثار بهر طوریکه انداز کاغذ اینجانب طبع خود نمایند در چند مقدمات حرف گیری کرده اند صورت آنیست که مبلغان انعام و نانکار بموجب معمول قدیم و پایمال بدست آویز دستخط حضور پر نور و مبلغان پوته بموجب پروانجات والا بابقایا که قلم انداز نموده اند این تجویز خاوند النست بهر طوریکه خواهند شد گذاره نموده خواهد شد لیکن لاتیات قیاسا سال گذشته فصل خریف سنه الیه نخواهد ماند و در حال سال ۱۲۰۳ فصلی مجرا گرفته خواهد شد مخلص همگی سوال و جواب متحصیلان بخدمت جهت دهر بصفا اظهار نموده چه دهر بصفا با اتفاق راو صاحب همین سوال جواب مذکور اقرار ساخته کاغذ سپرد نموده و فدوی همراه چه دهر بصفا مستفید خدمت میشود بنابر اطلاع بقلم آمده زیاده چه بر طراز د پروانه سرکار در طلب میتهای خوب رفعت مآب میر محفوظ حسین حفظه میتهای چند برای فراشخانه سرکار مطلوبست لهذا نگارش میرود که آنرفعت مآب ده هزار مینخ از پرگنات متعلقه خود بزودی تمام سرانجام نموده ارسال دارند در بیناب تاکید و در غن بلیغ شناسند پروانه در طلب بزها امانت مآب بخش رای محفوظ باشند پنجاه راس بز برای صرف عید الاضحی در حضور مطلوبست باید که بزهای کلان کلان فربه از دهات پرگنه جهیر و سرانجام نموده زود ارسال حضور نمایند و تقید بلیغ بکار برند که بزها بیمار و لاغر نباشند در بیناب قدغن شمارند مرقوم منهم شهر ذیقعده سنه ۱۲۰۳ معلی شقه در سند خدمت امانت فوجداری حسب الحکم والا خدمت فوجداری پرگنه فلانی من ابتدای فصل ربیع سنه ۱۲۰۳ فصلی از تغیر فلانی بنام خالغالیشان حبیب الله خان تحریر شده باید که بلوازم مراسم آن برا و درستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری غیر مرعی نگذارند و در بندوبست و

تادیب مفسدان و سرتابان و حفظ و حراست زیردستان و مالگذاران قرار واقع کوشیده آبادی و استمالت رعایا
و تشخیص و تحصیل مال واجبی مساعی جمیله رسانیده ابر ذمهٔ رعایا باز نگذارند و جمیع بی سند معتبر بخرج نیارند و کاغذ
موافق ضابطه بدفتر رسانند باید که چودهریان و قانونگویان و مزارعان محالات مسطور جناب مومی الیه را فوجدار
و امین مستقل دانسته اینخدمات باو متعلق شناسند و در اطاعت و فرمانبرداری او که موجب رفاه خلائق و رعایا
و دولتخواهی سرکار خواهد بود سر مو تجاوز و تفاوت ننمایند تاکید مزید دانند **ایضا شقه و سند خدمت**
فوجداری حسب الحکم اعلی خدمت فوجداری پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدستور سابق
بعهده خان رفعت نشان محمد فیض الله خان من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲۰۹ فصلی مقرر شده باید که بلوازم و مراسم
آن قرار واقعی پرداخته در بند و بست و ضبط و ربط محال مذکور و تنبیه و تادیب مفسدان و حفظ و حراست زیردستان واقعی
کوشیده در ازدیاد آبادی و تکثیر زراعت و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل مال واجبی مساعی موفوره بکار برده دامی و درمی
رعایا بالگذار نهند و بابت متواتر ارسال دارند و سررشته کاغذ موافق ضابطه بدفترخانهٔ معلی میرسانیده باشند
و دامی بی سند معتبر او صرف نکنند باید که چودهریان و قانونگویان و رعایای پرگنهٔ مذکور خان مشار الیه را امین و فوجدار
مستقل دانسته لوازم و لواحق اینخدمات باو متعلق شناسند درینباب تاکید دانند **ایضا شقه** رفعت مآب محکم سنگه
محفوظ باشند حسب الحکم اعلی خدمت امانت و فوجداری پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدستور سابق بعهده
آن رفعت مآب بحال و برقرار است باید که بجمعی و استمالت تمام بکار متعلقه پرداخته زر آمدنی آنجا را ارسال حضور نمایند
و بدون پروانه مجدد دامی بکسی تنخواه ندهند و درینباب تاکید شمارند تحریر فی التاریخ دوم شهر ذیقعده سنه ۱۲۱۷
معلی **سند خدمت دیوانی** حسب الحکم معلی خدمت دیوانی پرگنات هانسی و مهم کارهای سرکار حصار مضاف
صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد فی الضمن من ابتدای ایلان ئیل سنه الا رفعت پناه فیض الحسن مقرر و مفوض
گشته باید که از روی دیانت و راستی بلوازم و مراسم خدمات مذکور کما ینبغی پرداخته درباره تشخیص جمع و گرد آوری مال
واجبی و ازدیاد آبادی و استمالت کروریان تاکید بلیغ نموده خصوصا در ضیاع پرگنات گنجیات و عمال عمله و فعله
سائر محالات بوجه احسن خبردار بوده آنچنان کند که در مال سرکار دولتمدار بوجه خسارت و نقصان راه نهد و رعایا مالگزار از تعدی
و آزار در امان بوده مرفه الحال و فارغ البال در کشت خود قیام نمایند و جمع آنمحالات سال بسال بیفزاید و محصول
پرگنات سال تمام بوصول در آورده دامی و درمی در ذمهٔ رعایا نگذارد و در کوت خزانه بمهر خود نگاهدارد و حبه ای بکدام سند معتبر حضور
بخرج نیارد و احتیاط و اهتمام بجا آرد که عاملان و گماشتگان آنها بر اخذ ابواب ممنوعه درگاه خلائق پناه و اخراجات

زاید المال و برد دست بالادستی اقدام نتوانند کرد و سررشته کاغذ موافق ضابطه و دستور فصل بفصل از عاملان
تحصیل کرده بدفتر والا ارسال میداشته باشند می باید که جمیع امینان و عمال و چودهریان و متصدیان و مزارعان جمهور سکنه
آنمحالات مومی الیه را دیوان مستقل دانسته در بست و قصد مومی الیه در اجرای امور مضافه آنخدمت قوی ساعد در نظم و نسق
مهمات و معاملات از سخن صلاح مشار الیه که متضمن کفایت سرکار والا و برآمد کار و رفاهیت رعایا بوده باشد بیرون نروند
درینباب تاکید دانند **سند خدمت داروغگی** چون حسب الحکم اعلی خدمت داروغگی عدالت پرگنات گوتانه و لوده بانه و
کاندهله و شاملی سرکار سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بجان عالیشان سمو المکان فتح یاور خان مقرر
و مفوض گشته می باید که متکفلان مهمات دار العداله انفصال معاملات و قطع قضایا و دعاوی شرعیه باتفاق نائب خان
مشار الیه نموده در اجرای احکام شرع غرا و امضای امور ملت بیضا مساعی جمیله تقدیم رسانیده باشند و در احقاق حق و
رفع باطل مهما امکن بکار برده آنچنان کنند که سر مو خلاف شرع بعمل نیاید **ایضا** چون بموجب حکم جهان مطاع
خدمت داروغگی سایر پرگنه لکهنوتی سرکار فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد مرقوم حسب الضمن بفلانی
تفویض یافته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مامور پرداخته دقیقه از دقایق نامرعی نگذارد و در ضبط و ربط
محصول محال مسطوره و حسن سلوک با سوداگران و بیوپاریان باهتمام تمام پرداخته آنچنان کند که دامی و درمی در مال سرکار
فوت و فرو گذاشت نشود و ابواب ممنوعه بر خلائق اصلا و مطلقا بعمل نیاید و سررشته آمدنی محصول آنمحال و خرج
تحویلدار ماه بماه دیگر کاغذ موافق ضابطه فصل بفصل بدفتر معلی میرسانیده باشند و کوت خزانه بمهر دیوان و مهر داروغه
نماید و بکدام سند نامعتبر حضور بخرج نیارد و میباید که قانونگویان و چودهریان و سوداگران و بیوپاریان خدمت مذکوره متعلق
مشار الیه شناخته از سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار و برآمد کار باشد بیرون نروند **سند خدمت مشرفی** حسب الحکم اعلی
خدمت مشرفی پرگنه جهجر متعلقه صوبه فلان از تغیر فلانی بفلانی مقرر و مفوض گشته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت
مامور بدیانت و راستی کوشیده دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری مهمل و غیر مرعی نگذارد و احتیاط کند که دانه از معاملات
آنمحالات فوت و فرو گذاشت نشود و سررشته کاغذ با ضابطه بدفتر والا درست نموده فرستاده باشند می باید که چودهریان
و قانونگویان و عمله و فعله آنجا خدمت مسطوره بمشار الیه مستقل دانسته در بست تقیید او در اجرای امور آنخدمت وا دانند
شقه متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه [illegible] سرکار فلان مضاف صوبه فلان بدانند که چون بموجب [illegible] خدمت قانونگوئی
پرگنه مذکور درد بابت از ابتدای ماه فلان حسب الضمن بخوشی رام مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم اینخدمات
پرداخته در دولتخواهی سرکار و رفاهیت رعایای مالگذار و افزونی تردد و پیش آمد مساعی جمیله بکار برده ممنون و

فراغت

ودستور العمل ایل وسائر و دیگر سررشته کاغذ موافق ضابطه و معمول بدفتر معلی میرسانیده باشد و رعایا و برایا را
از حسن سلوک خود رضامند داشته بیرامون علت و تعدی ناوجه نگردد و بدعتی احداث نکند و بر طمع و توقع و اخذ ابواب ممنوع
اقدام ننمایند میباید که بموجب سند درگاهی مشارالیه را قانونگوئی درو بست پرگنه مسطوره دانسته دست تعقید اورا
در امور مضافه اینخدمت قوی شناخته دیگری را سهیم و شریک نگردانند و سخن و صلاح حساب او را که بهر آئینه متضمن کفایت
سرکار و رفاهیت رعایا بوده باشد باختیار نمایند در ینباب تاکید دانند **شقه در سند خدمت فوطه داری**
حسب الحکم اعلی خدمت فوطه داری پرگنه فلان سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد من ابتدا
فصل ربیع ایلان ایل بر طبق ضمن بعزت آثار بهاگ مل مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مسطور
پرداخته بطریقه احتیاط و راستی از دست ندهد زر یکه از آمدنی مال و سائر فراهم شود موافق ضابطه معین داخل خزانه
نموده یک دینار بیرون نگاه ندارد و بسند معتمد حضور در اخرج نیارد باید که متصدیان مهمات پرگنه مسطور مومی الیه را
فوطه دار مستحکم دانسته وجوه آمدنی بهمه جهت تحویل او میکرده باشند و در فوطه خانه را دیوان و داروغه پرگنه مذکور بمهر خود مقفل
داشته یکدیگر نسبت و کشاد نسازند در ینباب تاکید دانند **شقه سند جاگیر** متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه
جوالاپور سرکار فیض آباد مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند که چون بر طبق فرمان والاشان جنت الاذعان
بست و پنجم شهر رمضان مبارک سنه ۵ موضع فلان از پرگنه مذکور در وجه انعام رشن شاه و غیره درویشان
با فرزندانش من ابتدای ایلان ایل حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که موضع مرقوم را نسلاً بعد نسل و بطناً بعد
بطن در وجه انعام تمغا مشارالیهم مع فرزندان دانسته به تصرف آنها واگذارند و بجمیع الوجوه معاف و مرفوع القلم شناخته
بعلت پیشکش صوبه دار و فوجدار و مال و جهات و غیره اخراجات مثل قلعه و محصلانه و داروغه سرکار و مقدمی و
صدر و قانونگوئی مزاحم و متعرض نشوند در ینباب تاکید اکید دانند و هر سال سند مجدد نطلبند تحریر بتاریخ
بست و ششم شهر شوال سنه جلوس معلی گشته **ایضاً شقه سند جاگیر** حسب الحکم جلیل القدر موضع جلال پور
پرگنه بیدلی من ابتدای سنه فلان هجری حسب الضمن در جاگیر شجاعت نشان عادل خان ملازم سرکار ولتمدار مقرر
شد باید که چودهریان و قانونگویان و مزارعان و سائر رعایای موضع مذکور مومی الیه جاگیردار خود دانسته مال واجب
حقوق دیوانی را موافق ضابطه و معمول خود جوابگو گفته باشند و سبیل جاگیردار مسطور آنکه جمهور رعایا و کافه برایا را
از حسن سلوک و معاش پسندیده خود راضی و شاکر داشته در صورتیکه نصف سالم بر رعایا بر سد معامله نمایند و اصلاً
و مطلقاً مرتکب ابواب ممنوعه در کار جهان پناه نگردد و بدعت تازه احداث نکند تاکید دانند **شقه در سند**

قضا حسب الحکم جهان مطاع خدمت قضا پرگنه بهادرگره از تغیری قاضی احمد علی بمشیخت مآب قاضی محمد علی
مقرر و مفوض گشته میباید که تا اصدار فرمان عالیشان که متعاقب درست شده میرسد بر طبق احکام بران
عمل نموده مشارالیه را قاضی آنمحال دانند و دست تقیدی مومی الیه را در امور مضافه اینخدمت قوی و مستحکم دانسته
دیگری را سهیم و شریک نگردانند و در اجرای احکام شرعی در هر باب ممد و معاون قاضی مسطور باشند **شقه در سند صدر**
گماشتها جاگیرداران و کروریان پرگنه کرت پور سرکار سنبل مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد در اعلام آنکه حسب الحکم
جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع منصب قضای پرگنه مسطور مع سواد قصبه و قریات متعلقه آن از تغیری قاضی احمد علی
بنام قاضی محمد زمان ولد مسیح الزمان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم منصب مذکور قیام نموده در فیصله
قضایا و خصومات و ادای حدود و اقامت جمعه و جماعات و ترغیب مردم بطاعات و نکاح من لا ولی له و قسمت ترکات و حفظ اموال
غیب و انتظام و تعیین اوضاع و نصب قوام مساجد موقوفه تقدیم رساند باید که بر طبق حکم فیض شیم عمل نموده مشارالیه را قاضی دانسته
دست تقید مومی الیه را بهر امور متعلقه آنخدمت مستقل دانند و دیگری را سهیم و شریک نداند و کواغذات و سجلات او را
معتبر شمارند در ینباب قدغن دانسته حسب المسطور بعمل آرند **طریقه تحریر سند چودهرائی** چون خدمت چودهرائی
منڈوی مهاجن متعلقه سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافت اکبرآباد از تغیری فلانی بچودهر رای سنگه مقرر شده
که در امور مضافه آنخدمت مذکوره از روی راستی و درستی قیام ورزیده آنچنان کند که روز بروز افزونی مال سرکار بعمل آید
و رفاهیت سوداگران و بیوپاریان پیش نهاد ساخته حسن سلوک بجا آرد و مسلوک او از احدی بوجهی من الوجوه طمع ننماید در ینباب
تاکید اکید دانند **طریقه تحریر اسناد خدمات از طرف امرا امانت** تا گله برای محفوظ باشند عزت آثار کنجن لال
بعلاقه فوطه داری مصارف شمارند و مبلغ یکهزار روپیه فوطه داری پرگنه فرید آباد مقرر و مامور نموده شد لازم که نامبرده
بعلاقه مرقومه مستقل دانسته داخل زر خزانه پرگنه بدکان مومی الیه سکنانیده باشند و سوای دکان فوطه دار ندهند و مبلغ
یکهزار روپیه فوطه دار سابق که در پرگنه باقیست بمومی الیه وصول کنانیده دهند در ینماده تساهل نورزند قدغن شمارند
شقه عزیز القدر بهوانی سنگه بعافیت باشند در ینولا فوطه داری پرگنه ها سنه من ابتدای
سنه ۱۲۶۳ فصلی از تغیری دهرم داس فوطه دار بعزت آثار جیسی رام از حضور مقرر و مفوض گشته باید
که مطابق حکم مشارالیه را دخیل در کار و بار نموده عهده مرقوم بطور لاله مسطور واگذارند و دیگری
را سهیم و شریک در کار مفوضه اش نگردانند و رسوم و بهینت از زمینداران بدستور
قدیم بدهانند ثانیاً آنکه تحصیل و چهار جلد جیب سه از پرگنه ایشان بحسب معمول بفصل واجب

الطلب ست منجملہ آن بست جلد بحضور رسیده بست و چهار باقی ست باید که از دہات پرگنہ طلبیدہ ارسال حضور نمایند
تاکید دانند حکمنامہ متصدیان و اہلکاران حال و استقبال پرگنہ میرٹھہ مضاف صوبۂ دار الخلافت شاہجہان آباد
بدانند رفعت مرتبت فتح علیخان کنبوہ التماس نموده که موازی یکصد بیگہہ اراضی خارج از جمع افتاده لائق زراعت
از سواد قصبۂ مسطور طرف پٹی افغانان من ابتدای فصل ربیع ۱۲۱۶ فصلی بمودہ وجک بستہ بتصرف رفعت
مرتبت خان مشار الیہ واگذارند و بوجہ من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند در بنیاب تاکید مزید دانند حکمنامہ
عمالان حال و استقبال پرگنہ لودہانہ سرکار سہارنپور مضاف صوبۂ دار الخلافت شاہجہان آباد بدانند
موازی یکصد بیگہہ پختہ زمین بنجر افتاده خارج جمع لائق زراعت از پرگنہ مذکوره در وجہ مدد معاش مولوی
محمد تقی نموده شد باید که اراضی مزبوره حسب الضمن بمشار الیہ مقرر داشتہ پیموده و چک بستہ بتصرف موما الیہ واگذارند
و بوجہ من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند و در ہر امور مرجوعہ معزا الیہ مراتب امداد و اعانت بعمل آورده باشند
که صرف ما یحتاج خود نموده بدعای ارتفاع جاه و حشمت مواظبت نمایند در بنیاب تاکید مزید انگاشتہ حسب المسطور
بعمل آرند **شقہ درباب فراہمی غلہ** گرامیقدر گنپت لال حفظا ازین قبل شقۂ سرکار در مقدمۂ عدم
تعرض اراضی ملک محمد حسن که در موضع فلان واقع ست برطبق معمول اصدار یافتہ بود چون بوضوح پیوست
که در فصل خریف یکدانہ بمشار الیہ نرسیده ظہور اینمعنی چگونہ تصور توانکرد بنابر آن مکرر بتاکید بلیغ نگارش میرود
که برحسب معمول غلۂ فصلین بموما الیہ برسانند در بنیاب تاکید دانند نشود که باز نالش بحضور برسد زیاده چہ قلمی گردد
شقہ درباب فی زینہ متصدیان مہمات حال و استقبال پرگنہ فلان مضاف صوبۂ دار الخلافت شاہجہان آباد
بدانند چون مولوی حیدر علی بعبادت و طاعت و تقوی موصوف و ہیچ وجہ معیشت ندارد لہذا نظر بر استحقاق
مشار الیہ مبلغ ہشت آنہ یومیہ بتصدق فرق بندگان حضرت قدر قدرت بر آمدنی مال پرگنہ مذکور مقرر نموده شد
باید که وجہ یومیہ مسطور را ہر روز بلاناغہ بمشار الیہ رسانیده قبض الوصول ماه بماه میگرفتہ باشند که صرف معیشت خود نموده بدعای
ازدیاد عمر و دولت ابد مدت مواظبت مینموده باشند در بنیاب تاکید مزید دانند **شقہ** رفعت مآب فلان محفوظ باد یومیہ داران پرگنہ
بایور التماس نمودند که مبلغ ہشت آنہ یومیہ دعاگویان بقرار مختلف بموجب پروانجات دفتر خالصۂ شریفہ از قدیم مقرر ست علیحده یافتہ اند
امیدوار فضل و کرم که پروانۂ حضور از سرکار مرحمت شود لہذا قلمی میگردد که وجہ یومیہ مسطور را بقرار مختلف من ابتدای فصل خریف
۱۲۱۴ فصلی مطابق ۱۲۱۹ معلی بعد قبض یومیہ داران منجملہ آمدنی مال پرگنہ مزبور میداده باشند **ایضاً** عمال حال و استقبال
پرگنہ جرتہادل محال جاگیر سرکار نیند حقیقت تقوی محمد مراد بوضوح پیوست که ہیچ وجہ معیشت ندارد و میخواہد که بقیۂ العمر

باعتکاف در عبادت الٰہی صرف نماید لہذا نظر بر استحقاق مشار الیہ نموده ده آنہ یومیہ بحساب دوازده ماہہ بر آمدنی
پرگنہ مذکور مقرر نموده شد لازم که وجہ مقرره روز بروز بلاناغہ بموما الیہ رسانیده قبض الوصول ماہوار میگرفتہ باشند
ثانی الحال بموجب پروانہ و قبض الوصول مجرا و محسوب خواہد شد **شقہ** گرامیقدر را روپیہ چند محفوظ باشد مبلغ پنجاہ روپیہ
که نصف آن بست و پنج روپیہ میشود برای تخم ریزی جنس کپاس وغیره بزمینداران موضع فلانی بہ سربلند خان از ان
گرامیقدر دہانیده شد لازم که مبلغ مذکور بمشار الیہ رسانیده قبض الوصول بگیرند و در حساب مجرا و محسوب خواہد شد
در بنیاب تاکید دانند تحریر فی التاریخ بست و پنجم شعبان ۱۲۲۵ فصلی **طریق تحریر پٹہ** قول قرار انکہ پٹہ تعہد پرگنہ
دسنہ باسم گرامیقدر مکارم علیخان بہادر چون حدامت امانت فوجداری پرگنہ مذکور مضاف صوبۂ دار الخلافت فلانی
بعوض مبلغ ہفده ہزار روپیہ که نصف آن ہشت ہزار و پانصد روپیہ میشود با فصل ربیع ۱۲۲۵ فصلی از مال و ابواب
بہمہ جہت بعد وضع خرچ سہ بندی و انعام و نانکار و جاگیر و مقدمی بموجب قبولیت خانہ کو تعہد کرده داده شد باید که
مبلغ مذکور بموجب اقساط ذیل داخل خزانۂ سرکار نموده داخلہ حصول نماید اگر خدا نخواستہ آفت ارضی و سماوی یا پائمالی
تصرف کسی زبردست روده بموجب کاغذ دستخطی چودہریان و قانونگویان پرگنہ و تحقیقات امین سرکار زبربست پرگنہ
جوار مجرا یابد اگر بر تقدیر مابین فصل یا عزل بمیان آید کاغذ امانی بعد مجرا دادن اخراجات پرگنہ و سہ بندی فہمیده
خواہد شد کم و کاست و کم تردد را ذمہ خود شناسد ۱۵ ربیع الاول لغایت بستم ربیع الثانی ۶ جمادی الاول
لغایت آخر جمادی الثانی تحریر فی التاریخ نہم ربیع الاول ۱۲۲۴ فصلی **ایضاً** از انکہ پٹہ باسم حقیقت و رام تن
زمینداران موضع سرور پور عملہ پرگنہ سردہنہ باید که زمینداران مذکور بخاطر جمع در تردد و زراعت سال تمام پردازند
انشاء اللہ تعالی بر وقت در روز زراعت بموجب تفصیل ذیل بعمل خواہد آمد

نقدی	عہ۸ر	فی بگہہ	غلہ از روی کنکوت
			نصف حصہ و پنج آثار خرچہ سر من تحریر فی التاریخ بست و پنجم
فصل خریف ۸ر		فصل ربیع ۱۲ر	

شہر رجب ۱۲۲۵ فصلی **طریق تحریر قبولیت** منکہ گلاب رای و رام سنگہ زمینداران موضع بہلانوه عملہ پرگنہ
سردہنہ ایم مبلغ چہارده ہزار روپیہ سکہ حالی از مال و ابواب بہمہ جہت بابت فصل خریف ۱۲۲۵ فصلی برضا
و رغبت ذمہ خود ہا قبول کردیم اقرار انکہ مبلغ مذکور بموجب اقساط بربست پرگنہ داخل خزانہ سرکار نمائیم اگر آفت
ارضی و سماوی روده بقدر نقصان مجرا یابیم بنابران اینچند کلمہ بطریق قبولیت نوشتہ داده شد که سند باشد
و عند الحاجت بکار آید تحریر تاریخ پنجم شعبان ۱۲۲۵ ہجری **طریق تحریر مچلکہ** منکہ سنتا و نہال

زمینداران موضع چهورعله پرگنه سرده‌نه ایم چون بحضور رفعت و عوالی مرتبت نواب ظفر الدوله مظفر جنگ نوشته میدهیم و اقرار مینمائیم برینمعنی که موازی هفت صد بیگهه پخته اراضی افتاده از کاشت فصل خریف سنه ۱۲۰۵ و نهصد بیگهه پخته اراضی کاشت فصل ربیع سنه الیه در ده خود ها نمائیم اگر از تعداد مچلکه کمی در کاشت شود محصول آن بموجب قرارداد سرکار داخل نمائیم بنابران اینچند کلمه بطریق مچلکه نوشته داده شد که تا ثانی الحال بموجب سند دست آویز بعمل آید

پروانه معافی زمین وچکنامه اراضی باغچه باسم شجاعت نشان احمد علیخان موازی چهارده بیگهه اراضی پخته بگز الهی بنجر افتاده خارج جمع لائق زراعت از سواد قصبه سرده‌نه سرکار سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد برضامندی مقدمان قصبه مسطور باتفاق چودهریان و قانونگویان و جریب کشان بحدود اربعه معینه پیموده چک بسته حواله مشار الیه نموده باید که حاصلات آنرا فصل بفصل و سال بسال صرف مایحتاج خود نموده بدعای دولت ابد مدت بندگان حضرت قدر قدرت مواظبت و اشتغال مینموده باشد

فرد حدود اربعه: عرض ____ معه درعه ... طول ____ ل درعه ...

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
پیوسته باغ محمد جمال ولد محمد کمال	ملحق بزمین خالصه کاشت امیدین	ملحق بشاهراه عام	ملحق بر قطعه زمین احمد یار قانونگو

تحریر فی التاریخ هفتم شهر شعبان سنه ۱۲ هجری مطابق سنه فلان **طریق تحریر تمسک** منکه فتح علیخان ولد قادر دادخان ساکن موضع فلان پرگنه فلانم چون مبلغ چهارده روپیه که نصف آن هفت روپیه میشود از دوکان مادهو بن سادهورام فی روپیه نیم آنه سود ماهواری مقرر کرده بطریق قرض گرفته ام اقرار آنکه مبلغ مذکور مع سود بسبیل قسط بعد ده روز دو روپیه در ماهه میداده باشم هیچ عذر بمیان نیارم بنابران اینچند کلمه بطریق تمسک نوشته داده شد که تا ثانی الحال سند باشد تحریر دوم ماه صفر سنه ۱۲۰۵ هجری **طریقه تحریر حاضر ضامنی** منکه رحمت علی بیگ ملازم سرکارام اقرار مینمایم و نوشته میدهم برینمعنی که شیخ قادر علی را بضامنی خود در سرکار فلان نوکر کنانیده ام اگر مشار الیه بے اجازت سرکار برخاسته رود یا از تحویل خود چیزی گم کند حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم بنابران اینچند کلمه بطریق حاضر و مال ضامنی نوشته داده شد که تا ثانی الحال سند باشد

قبض الوصول منکه تفضل حسین سالیانه دار پرگنه جهرولی سرکار فلان مضاف صوبه شاهجهان آباد ام چون مبلغ چهل روپیه نه آنه سکه دهلی که نصف آن بست روپیه چهار و نیم آنه میشود بابت سالیانه سنه ۱۲ فصلی از سرکار فیض آثار نواب ظفر الدوله بهادر یا خان و تحویل لاله عشق لال خزانچی وصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم و دیگر بابت سنه الیه در سرکار باقی نیست و نمانده بنابران اینچند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که تا ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید **طریق تحریر فارغخطی** منکه قطب خان ولد دلیل خان ساکن تمبل ام چون مبلغ نه روپیه بابت فیصله یک قبضه شمشیر که از نزد فتح خان گم شده بود بمنصفی سرکار وصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم و از دعوی شمشیر مذکور دست بردار شدم هیچ قضیه و خرخشه فیمابین باقی نیست و نمانده بنابر آن اینچند کلمه بطریق لادعوی نوشته داده شد که سند باشد و عند الحاجة بکار آید

طریق تحریر وکالت نامه منکه مسماة زیب النسا بنت عبد الرزاق زوجه محمد فائق ساکن ... ام روزینه دار پرگنه سرساوه متعلقه ضلع سهارنپور ام چون مبلغ دو آنه یومیه بحساب ده ماهه سال التمام بر آمد مال پرگنه مذکور از قدیم مقرر است و همیشه از دست قادر علی وکیل وجه یومیه بلا قصور یافته آمده ام گاهی از دست وکیل مسطور تفاوت در وصول نشده لهذا باز مومی الیه برای وصول کرده آوردن روزینه مرقوم مختار نمودم و از کرده او مرا انکار نیست بنابران اینچند کلمه بطریق وکالت نامه و مختار نامه نوشته داده شد که تا ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید تحریر تاریخ فلان سنه فلان **طریق تحریر حیات نامه** حیات نامه مسماة فلانی بنت عبد المجید زوجه امام بخش ساکن قصبه بروت روزینه دار پرگنه فلانی آنکه مسمی محمد فاضل و عظیم الله ساکنان قصبه مذکور در عدالت شریعت غرا قصبه مذکور حاضر آمده شهادت داده اند که مسماة مرقومه الی هذا الیوم تا تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۲۰۶ هجری بقید حیات است بنابران اینچند کلمه بطریق حیات نامه نوشته داده شد که عند الحاجة بکار آید **طریق تحریر کاغذ توجیه**

توجیه سالیانه روزینه باسم عماد الدین سالیانه دار پرگنه لکهنوتی سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافه اکبر آباد آنچه موافق معمول بموجب پروانه مهر بندگان عالی متعالی بود من ابتدا بستم رمضان سنه ۱۲۱۳ لغایت چهارم جمادی الاخره سنه ۱۲۱۹ از آمدنی مال و پرگنه مسطور داده شد **ایضاً** یادداشت آنکه توجیه وصول روزینه باسم خیر الدین یومیه دار پرگنه شکور آباد مبلغ چهارده آنه یومیه بحساب ده ماهه سال التمام بر آمدنی مال پرگنه مذکور باسم مشار الیه از قدیم مقرر است و بموجب اسناد درگاهی لغایت سنه ۱۲۱۲ فصلی یافته آمده آنچه معلوم بود ثبت نمود **طریق تحریر رهن نامه** اقرار معتبر شرعی کرد و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود شیخ غلام مرتضی ولد احمد قوم انصاری ساکن قصبه فلانی مضاف صوبه دار الخلافه فلانی فی حال صحت اقراره شرعا برینوجه که مبلغ چهل روپیه که نصف آن بست روپیه میشود از نزد قنبر علی ولد حیدر علی متوطن قصبه مسطور بابت رهن مکان گرفته در تحت و تصرف خود آوردم و عوض مبلغان مذکور موازی یکمنزل حویلی معمره بعمارت خام که مشتمل است بر یک دالان شمالی رویه و یک کوٹهه جنوبی رویه مسقف بچوب کڑی مع صحن دروازه شرقی رویه واقع شارع عام متصل حویلی شیخ قمر الدین بطرف

۴۵

بطرف پٹی افغانان واقعست گرو کرده دادیم و رهن داشتیم رهناً صحیحاً شرعیاً جائزاً نافذاً خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جوازه و نفاذه و مرتهن مذکور را بران حویلی قابض و متصرف گردانیدیم اقرار آنکه مبلغی که در مرمت شکست و ریخت دیوار دالان و کوٹھہ و چوب کڑی و غیره خرچ شود ذمهٔ منست و کرایهٔ مکان دیده و دانسته بر مرتهن موصوف معاف ست تا ادای مبلغ مذکور دعوی مکان نخواهیم هر گاه که مبلغ مذکور ادا سازم برمرهونه خود قابض باشم بنابران اینچند کلمه بطریق گروی نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد

طریق تحریر هبه نامه اقرار کرد معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود مسمی شیخ ذو الفقار علی ولد احمد علی بن اعتقاد علی زاهدی ساکن قصبه هاپور سرکار فلانی مضاف صوبهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد در حین حیات و صحت و ثبات عقل طائعاً و راغباً بلا اکراه و اجبار بدین معنی که هر چه از زمین سکنی و زر نقد و معاش و بسوه داری مالکانه از متروکه آباو اجداد در قبض و تصرف خود داشتم خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جواز الهبة بجمیع الحقوق الداخلیة و الخارجیة و ما ینضاف و ینسب الیها برادرزاده مسمی عماد الدین ولد قطب الدین بخشیدم و هبه نمودم و تملیک او دادم و جمیع موهوبات و مملوکات موصوفه مذکوره را من کل الوجوه از قبض و تصرف خود برآورده بموهوب داده قابض و متصرف گردانیدم هبةً صحیحةً شرعیةً بنابران اینچند کلمه بطریق هبه نامه نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد و کان ذلک التحریر فی التاریخ پانزدهم شهر ذی الحجه سنه ۱۲۰۰ هجری طریق تحریر بیعنامه

اقرار معتبر کرد و اخبار صحیح و شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود مسمی شیخ قمر الدین ولد شرف الدین ابن عماد الدین قریشی ساکن قصبه جلال آباد سرکار سنبهل مضاف صوبهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد فی حال صحة اقراره شرعاً بدین معنی که چون یکمنزل حویلی واقع بلدهٔ مذکور معمره بعمارت پخته مع سه دره دالان و هفتاد چوب کڑی و چهار چوب کواڑ محدود بحدود اربعه مفصلهٔ ذیل بلا شرکت غیری تا زمان ورود هذا البیع در قبض و تصرف خود میداشتم در ینولا طائعاً و راغباً بلا اجبار بعوض مبلغ یکصد روپیه سکه رائج الوقت جید الفضه که نصفش پنجاه روپیه میشود بدست مسمی فتح حسین ولد عنایت علی بن محمد مراد ساکن قصبهٔ مزبوره به بیع شرعی فروختم و بیع نمودم خالیاً من الشروط المفسدة و عاریاً عن المعانی المبطلة و از تصرف خود برآورده در قبض و تصرف مشتری مذکور بعوض ثمن مسطور قبول بیع هذا نموده منزل حویلی محدوده مذکوره را در قبض و تصرف مالکانه خود آورد و مبلغ مزبور از مشتری مذکور وصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم الکنون نماند مرا من یقوم مقامی امن بعد هذا البیع الصحیح الشرعی از مشتری مذکور و من یقوم مقامه بوجه من الوجوه دعوی حقی و طلبی بنابران اینچند کلمه بطریق

بیعنامه نوشته داده شد که سند باشد حدود اربعه شرقی غربی
پیوسته بحویلی محمد حسن ملحق بمکان خدایار خان
جنوبی منفصل بکوچه غیر نافذه شمالی ملزق بزمین شارع عام تحریر فی التاریخ پنجم صفر سنه ۱۲۰۰ هجری طریق تحریر صورتحال

صورتحال بدینمنوال است که بتاریخ پنجم صفر بوقت صبح گروه شقاوت پژوه سکهان بدنهاد قریب قصبه میرٹهه تاخت آورده و از چهار طرف قصبهٔ مذکور را محاصره کرده هیچکس را از مرد و زن و اطفال سلامت بیرون رفتن ندادند اشیای موجوده ساکن قصبه از مقیم و مسافر از هر جنس نقد و امتعه کوا غذ اسناد ایمه و یومیه مردم شرفا و اثاث البیت خلص و عام همگی بغارت بردند مردم همراه فیض الحسن وغیره ساکن کهاتولی سرکار سارنپور که از مدت چهار سال بعلاقهٔ روزگار در قصبهٔ میرٹهه اقامت میداشتند آگاه اند که اسناد ایمه و یومیه و کتب معتبره مثل ترجمه و تفسیر بیاد رفت و هر کس که بدین معنی خبری و اطلاع داشته باشد بگواهی خود بر قرطاس ثبت نماید و اگر نوشتن ندانند بدیگری اجازت دهد که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد فصل سوم

در مبارکباد عید در مبارکباد فتح قلعه همواره فتوحات غیبی و تاییدات الهی شامل حال مبارز ان ظفر مآل نواب عالیجناب باد طی مراحل ضراعت و انکسار و قطع منازل خضوع و انکسار بمثابه ایست که بیک خامه بیانه شمامه متکفل آن شدن نتوانند ناچار بعرض احوال می کوشد که درین آوان محمود و زمان مسعود با صغای مژدهٔ جان افزا و استماع نوید دلکشای فتح قلعه و استیصال نخوت فروشان نکبت نشان بحسب تمنا ترقی طلبان عبودیت گزین باحسن الوجه سرانجام یافت چه خوش شد لیها و کام اینها که قرین حال نیاز اشتمال و عاید احوال فدویت مآل گردید شعر
ازین نوید زخم شد شگفته و شاداب * چنانکه باغ ز شبنم چنانکه گل ز نسیم
سجدات شکر و سپاس بدرگاه واهب العطیات مودی ساخت و بصدای شادیانهٔ فتح پرداخت شعر
آن خوش خبر کجا که بدین فتح مژده داد * جان فشانمش چو زر و سیم در قدم
فتاح حقیقی دوام آن فتح الباب مطالب خاص و عام را سرگرم و کامیاب مقاصد صوری و معنوی داشته مبارک و میمون کناد و همیشه بر فتوحات تازه و نصرت بی اندازه کامیاب داراد آفتاب دولت و اقبال از مطلع حشمت و اجلال تابان باد برب العباد مبارکباد عید الفطر میرساند که درین زمان نتائج و تو امان روز سعید عید الفطر که بمیامن مقدم فیض توامش شامانند صبح دولت مطلع نیر سعادت در عرصهٔ عالم رونمود و شبی نور اهزار ره در زبستان شاهد عنایت رخ بر کشود با لوف فیض فیاض علی الاطلاق و صنوف فضل آفرینندهٔ انفس و آفاق در رسیده و جهان اهل و سن مسرت و نشاط بهم آغوش فرحت و انبساط گردند حق عز و جل میمنت این بهجت افروز بر ذات ستوده

صفات مبارک و فرخنده کناد جمعیت و بهجت دائم روزی باد تهنیت یار این عید صد هزار دیگر باد فرخنده بار بار دگر

مبارکباد عید اضحی میرساند و سبحانه تعالی شانه برکات فیض آیات یوم میمنت لوازم عید ضحی که صبح فتح الباب هزاران

دولت بیدار فیض و فضل الهی است و قدوم سعادت لزوم مشعر حال اهل عالم مبتنی قطرات باران نزول ملائکه ناهنجار مومنان

مبشار و حانیان دران روز دل افروز بزیارت حرم محترم سرگرم حصول سعادات و مانند قدسیان مشغول ادای مراسم طاعات

و حسنات بر ذات ملکی صفات قدسی سمات مبارک و میمون و خجسته و همایون کناد و مخالفان بد نهاد را همیشه غرق خون

دار اد بحرمة النبی و آله الامجاد علیهم الصلوة و السلام خانه زاد عقیدت نهاد که بعالم صورت از فیض اندوزان حضور پر نور

دور است بر آن سعادتمندان از بخت رشک و حسرت میبرد باری آداب کورنش مبارکباد مستعد و سرگرم میگردد امید که

بعز قبولش تارک افتخار بذروه فلک دوار رساند و از انجا که همیشه در زیر سایه عاطفت پیرایه سر فراز و معزز شده آمده

امیدوار لطف سرشار که پرورش قدیمی محروم نشود زیاده حد ادب الفسه بدعا از دیاد دولت و اقبال عدو مال اختتام

می نماید تهنیت خورشید عمر و دولت تو ذره پرور است همواره از سپهر بلند بلندی باد تهنیت خدمت فوجداری

میرصاحب والامناقب قدردان عمیم الفیض و الاحسان سلمه الرحمان بعد اهدای گلدسته بندگی و اتحاف غنچهای مستعد معروض

آنکه باصغای مژده بهجت افزای تقرر خدمت فوجداری پرگنه اکبرآباد انواع خورسندی و شادمانی و الوف مسرت و کامرانی پیرامون

حال عقیدت اشتمال گردید الحمد لله که دعای خیرخواهان صمیم بدرجه اجابت گرایید و شاهد دعای عبودیت نهادان

رسوخیت تصمیم آنچنانکه دل میخواست از تتق حجاب بجلوه ظهور رسید او سبحانه تعالی بظهور آثار ادعیه ماثوره ترقی

طلب این خدمت را ضمیمه خدمات دیگر ساخته مبارک و همایون کناد و ذات باصغار ابر و ساوه کامرانی

و مسند آمال و امانی متمکن دارد زیاده چه التماس نماید ایام حشمت و جمعیت بر قرار ابد باد تهنیت خدمت دیوانی

رایضا فیاض زمان مظهر جود و الامتنان سلمه الله تعالی بعد آرزوی استحصال استفاده خدمت فیض درجت

معروض ضمیر مهر تجلای میگرداند هزاران هزار شکر بجناب واهب بی نیاز که درین روزگار فرحت آثار باستماع نوید

مسرت جاوید تفویض خدمت دیوانی پرگنه میرته بنام نامی آن مظهر فیض رسا هزاران ابواب شادمانی و فراوان اسباب

کامرانی بروی هواخواهان که هواخواهان از دیاد دولت و بقای حشمت آنخداوندگان اند کشاده و آماده گردید و کاشانه امید

وار زوی خیر اندیشان بضیای شمع مرام روشنی پذیرفته و کلبه تمنای وفا کیشان بنور مصباح مراد پرنور شده ایزد تقدس

و تعالی جل شانه باصناف مبارکی و آلاف فرخندگی خجسته و میمون گرداند و ذات ستوده صفات را زیاده ازین مراتب

اعلی رساناد از انجا که این نحیف از قدیم در خدمت آن فیاض زمان سر رشته عقیدت و بندگی مستحکم دارد امیدوار است که لطف

و شفقت بجای این خیر سگال مبذول باشد زیاده چه عرض نماید تهنیت خدمت سر رشته داری همواره سر رشته

سرکار فیض آثار جنابعالی متعالی دام اقباله بگوش این رسوخیت گوش رسیده قالب افسرده را جان تازه بخشید بلکه

دل من بسته بود چون غنچه بشگفت از نوید این مژده شکر این نعمای عظمی تا کجا بجا آرم مهربان نازم بلطف سرشار

پروردگار بنده نواز و توجه آقای کارساز علیه السلام که بخلاف مخالفان و الامنشی آن والا جناب بر خاص و عام صورت

ظهور و اثبات یافت بمنه و کرمه مصرع هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا او تعالی شانه این مراتب را بحسن مجرا و خدمات

پسندیده پیش خداوند ضمیمه مراتب بلند گرداناد تهنیت تولد فرزند بخدمت مصدر محاسن اخلاق شیخ محمد اسحاق

سلمه الله تعالی تمنای ادراک سامی موصلت با هجوالطاف آن مهر اعطا الاتعداد نگاشته بدعامی پرداز تهنیت

هزار شکر بدرگاه داور دادار که از مهبوب نسیمی ملم شده گلزار در این ایام بهجت آغاز فرحت انجام استماع نوید سراپا

امید ولادت باسعادت فرزند ارجمند نجابت آن یگانه زمانه آنقدر مسرت داد که در بسط و شرح راست نیاید

بیت رسید مژده از انجا فرح گشت پدید چنانکه قطره باران بکاه خشک رسید ایزد تبارک و تعالی مبارک

فرموده آن نونهال چمن اقبال را آبیاری مکرمت خویش در سایه عاطفت پایه آن مخدوم حقیقی پرورش داده بعمر رساناد

مصرع عمرش دراز باد جهانش بکام باد عرضداشت در تهنیت سالگره شکر و سپاس بدرگاه واهب بی قیاس که

این سال فرخنده فال بزین عمر ابد طراز آن مهر سپهر سلطنت و جهانبانی و نیر برج مملکت و کشورستانی افزوده دامن دوش

بعرصه کائنات رسانید و ابواب صنوف بهجت و شادمانی و اسباب الوف مسرت و کامرانی بر اقاصی و ادانی کشاده

و آماده گردانید بیت این سالگره کره ز دلها وا کرد از بهر نشاط و عیش غم را یکجا کرد ایزد گره کشا بسته کاران جمعیت

بخشا خاطر پریشان روزگاران بخیر و فیروز دل فیروز مبارک و میمون کناد و رشته گره سالگره بشیر زمان سرمدی منعقد گرداناد

بالنبی و آله الامجاد فصل چهارم در مفاوضات تعزیت خطی در تعزیت مخلص دلنواز ملاذ الاحباب سلامت از سنوح واقعه جانگداز

محمد پناه جبر جرح دهر که پیرامن دل درد منزل چه قدر رانده و غم و چه سان تعب و الم در باطن یگانگی موطن راه یافته از انجا که از

مشیت ایزدی چاره نیست و جمیع مخلوقات را همین شاهراه در پیش است ناچار بصبر گرویده توقع که آنمشفق هم طریق تسلیم

و رضا اختیار نموده منازل اضطرار پیموده بمقام سکوت خواهند آمد ان الله مع الصابرین زیاده خیریت و بس

ایضا لاله صاحب عمیم الاشفاق کریم الاخلاق سلامت از استماع واقعه هائله سوهن لال که کشتی حیاتش حباب وار در

بحر فنا بگرداب اجل غرق رفت زورق دل محبت منزل بتلاطم امواج غم و الم برهم شد چون از مشیت ایزدی

احدی را چاره و گریز نیست و این درد لا دوا را بغیر از صبر علاجی نه بیچاره آخر الامر بصبر پیرایه پرداخت بس

بآنصاحب دانش و بینش نیز در ینباب چه تسطیر نموده پرداخت ایضا خانصاحب مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان

سلمه الله تعالی بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی ادراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصهٔ مطالب عظمی ست مشهود رای ارزین و خاطر مهر گزین میگرداند باستماع خبر وحشت اثر چند آنکه صفحهٔ خاطر گرامی بغایت غبار آلوده و حاشیهٔ ضمیر منیر مهر تنویر بنهایت کدورت اندوده شده باشد از اندازهٔ حصر و شمار بیرون نیست فاما هوشمندان حقیقت آگاه مبدا را که بقا مدام و حیات دوام مخصوص بذات واجب الوجود و تمامی کائنات بلسان قطرات شبنم قیام ندارد برین تقدیر یقین حاصل ست که بمشورت عقل و دین در مقام اصطبار و تسلیم سر بر خط فرمان گذشته باشند خدادانا است که خادم دیرین ازین قصهٔ دلخراش بسیار غمگین و متاسف گشت لیکن چه توان کرد **بیت** همه تن خون شوم ز دیده چکم * گر بدانم که گریه را اثر ست *

فصل پنجم در رقعات شوقیه و طلب اشیا و رسید خطها و غیره مطالب دیگر **رقعه**

محب یکرنگ و مخلص بیریب و رنگ صاحب سنگزاد لطفه بادیه پیمای غم اشتیاق وصال دلنواز گام فرسای وسعت میدان فراق جانگداز بحدیست که وکیل نامه کاغذین و پیک خامه چوبین متکفل آن نتواند شد ناچار **بیت** زبان خامه ندارد سر بیان فراق * چگونه شرح دهم با تو داستان فراق * بتسطیر کلمات واجب التحریر می پردازد **بیت** احوال بخیرست ولی از تو جدائیم * از بهر ملاقات تو هر دم بدعائیم * از روزیکه آن خوشخرام گلبن رعنائی این ناتوان کوی یکتائی را تنها و آوارهٔ بادیهٔ تنهائی گذاشته رهگرای عالم جدائی گردیده دیدهٔ مدرسیدهٔ محنت کشیدهٔ خوابرمیده مانند چشم گرداب در آب در راه انتظار آن آرام جان نگران و گوش هوش صدف سان بقطرهٔ نیسان منتظر صدای پای پیک صبا بشارت بیان **بیت** مرا یک چشم خونبار نیست بستر زهجرانت * بهر آواز پای چشم بکشایم که می آئی * خوشا وقتیکه کلبهٔ فراق بمیامن قدوم آن رشک مهر غیرت افزا چشمهٔ خاور گردد **بیت** یک سحر از درم اندر دولت بیدار بیا * روز هم ایماه شده بیتو شب تار بیا * زیاده بجز بهجت باد **ایضاً** درج آشنائی برج یکتائی نور آرام خفی و جلی میان انور علی همواره از گردش زمانهٔ ناهنجار برکنار بوده رونق بزم یکجهتی و نور افزای انجمن دوستی باشند طغیانی بحر زخار اشتیاق و طوفانی دریای ناپیدا کنار درد فراق نه بحدیست که بیاوری ملاح خامه یک گونه ازان عبور توانند نمود ناچار غواص دل آشنا در طلاطم بحر دوست خبرا بوده دست و پا بسوی ساحل مراعات زده از روزیکه درِّ دریای محبت و گوهر صدف مودت آئین بمقدار را احباب در راه انتظار و همکنار سیل اضطرار گذاشته بحسب صورت عالم آرای مهاجرت گردیده اند کشتی دل دردمنزل در گرداب اضطراب ست و زورقهٔ حیات مستعار بتلاطم امواج اضطرار ملاح حقیقی و ناخدای تحقیقی بباد بان فضل و امتنان خویش ازین بحر پر آشوب بلا دموج خیز رنج و عنا برکنار داشته جلد تر آن نوح زمان را آشنا فرماید که تحفهٔ

جان این ناتوان را از غرق آب طوفان مهاجرت و آلام همکنار تسکین و آرام گرداند **بیت** کشتی شکستگانم ای باد شرطه برخیز * باشد که باز بینم آن یار آشنا را * زیاده اشتیاق و درد فراق **ایضاً** در محنت مهاجر حالتی که بر دل پژمرده گذشته و ملالتی که بر خاطر افسرده رو داده تا کجا شرح دهد تا که از چمن اتصال آن نونهال بوستان محبوبی و گلبن گلستان مطلوبی دور و مهجور ست بلبل دل بشغل غیر از نالهٔ بیدلی نوای نمیزند و طوطی جان سوای بر شاخسار سوخته جانی بال و پر نمیگشاید در چمنستان باطنم غیر از نالهٔ سحری نسیمی نمی وزد و در بهارستان درونم بجز ابر نیسان دیدهٔ گریان آبیاری نمیسازد خوشا وقتیکه گلستان کامرانی ببهار ملاقات جسمانی رونق تازه گردد و فرخ هنگامیکه انجمن سرور بشمع پرنور حضور زینتی بی اندازه پذیرد اگر گاه گاهی تا انقضای مدت مفارقت بارهای گلدستهٔ معاشرت که بوی یکتادلی بمشام یکرنگی رساند روح افزای مشفر مودت باشند بعید از اشتیاق نوازی نخواهد بود **ایضاً** دلبر اجان پرورا در فرقت و مهاجرت آن سرو گلستان شادمانی و نهال بوستان کامرانی طرفه حالتی برین محنت گزین طاری و ساریست که گاهی در درد مفارقت آن سرو دفتر مهوشان که درینحالت یار غمگسار و مونس دلدار نیست میگذارند و وقتی خاطر ملالت اثر را بامید فرحت جاوید مواصلت سراپا بهجت آن سرو اقلیم حسن که منتهای تمنای دل اتحاد منزل است بجانب جمعیت و طمانیت می آرد نمیداند که تا کی درین کشمکش گرفتار ماند و هیچ در نمیآید که آفتاب عالمتاب ملاقات جسمانی که فرحت روحانی عبارت ازان ست بکدام وقت سراپا افاضت از افق آرزوی ضمیر بود و تخمیر تابد **نظم** بحیرتم چه کنم نسیم شوق سوی دوست * که نازک ست دل یار و تندخوی دوست * بیا بیا که ز هجران غبار گردیدم * مگر صبا برساند مرا بکوی دوست * هزار مرتبه نازم صفا آینه را * که حالت دل من گفت روبروی دوست * زیاده اشتیاق و درد فراق **ایضاً** شوق در نوردی را درین مختصرات گنجایش نیست و درین فقرات حالتش نه لهذا بمدعا میگراید که درین زمانه بر بهانه از مردم حرف دوستی محض لاف ست و همگی خلاف فاما رجا از رسمیات ظاهری هم از آثار مودت معنوی نشان داده اند اگر گاهی گاهی بترقیم کرم نامجات لطف سمات مسرور افزای دل اتحاد منزل میشده باشند بعید از اشفاق نخواهد شد **رقعه در جواب خط آشنائی و سفارش دوستی** شیخصاحب مهربان الطاف نشان سلامت بعد اظهار مراتب اشتیاق مواصلت سراپا مباهجت تحریر مدعا می پردازد صحیفهٔ شریفه در جواب رقیمه بهجت ضمیمه چهره افروز وصول گردید چون مخبر صحت و عافیت و صحبت برگزار شدن یار عزیز در بار فیض آثار و امید ارشدن تفویض خدمت در پرگنه بکتور سابق از خصوصیت گان عالی و منفعل شدن معتربان کذب پیشه و خسته اندیشه از کردار و گفتار خود ها مع دیگر کوائف بود خاطر با قتضای مواخواهی

۵۲

بالا مال شادمانی و مملو خرمیها گردید سجدات شکر و سپاس بجناب واهب العطیات بجا آورده المنة لله که نقش مراد خیرخواهان صمیم به نهجیکه دل میخواست درست نشست و شاهد مراد خیر اندیشان قدیم از خلبات خفا بعرصه شهود جلوه نمائی گشت او سبحانه تعالی بر طبق تمنای دوستان بیه باترقی روز بروز نصیب فرماید امید قوی که در عرصه قریب بکامیابی مطالب مرجوعه بدرستی ارکان حضور رونق افزای گنات شوند شرافت پناه شیخ محمد یار که از دوستان جانی دوستدار است بذریعهٔ کلهٔ شوق مستفید خدمت شریف خواهد بود چون خیلی آدم بکار است و بهر فن هوشیار و بسی دیانت دار بهر کاریکه مامور خواهند شد لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهد رسانید چندان درباره رفاه حالش مراتب الطاف مبذول خواهند فرمود که مرفه الحال بوده شاکر عنایت گردد هر آینه بمنزلهٔ باعث ناموری ما در وطن است و آینده توقع که بتحریر رقایم محبت ضمایم سرور افزای خاطر خلت مآثر میشده باشند که در عالم اخلاص رسیدن مکتوبات نصف الملاقات است زیاده چه طراز داد

ایضاً

الیضاً بار احباب مشفق مهربان کرم فرمای نیازمندان سلامت بعد تبلیغ مراتب نیازمندی و تمنای دریافت سامی مواصلت منکشوف خاطر تود در تخمیر میگرداند سابق در مقدمهٔ سعی توجه بحصول پروانه بندگان عالی درباره واگذاشت غله مشخصیت باب شیخ عبد الوهاب مصدع اوقات گرامی شده بود درینولا از نوشته مومی الیه معلوم شد که تا حالت تحریر از نامساعدی طالع و نحوست ایام خود با وصف استحقاق سنجه و حقوق وطن داری سرگردان بادیهٔ افلاس از انجا که ذات ستوده صفات چشمهٔ کرم و احسان است قطع نظر از سکهٔ نیاز نامه فریعه پرداخت او شده تا حالات بی سر و سامانی و کثرت احتیاج دستگاهش مقتضی آنست که بهر صورت پروانه واگذاشت مزین بمهر خاص بندگان عالی و مکیدو نوشته عزه حضور که بعامل آنجا موثر باشد حاصل نموده زود در خصت فرمایند که در صورت دیر رسیدن بسبب طغیان بارش باران رحمت الهی تمامی غله که بحبابت بعضی از ارکان کپهری بقرقی شده ضایع و خراب خواهد شد اگرچه در ینقدمه مبالغه و ابرام تکلف تام است زیرا که در انجاح مطالب شرفا و نجبا آن مشفق یگانه آفاق میدانند فی الواقعی کارکشائی مردم غربا بمقتضای احوال هر یگانه بودن سجیه رضیهٔ آنکرم فرما ذاتی است انجزتبه بانصرام مطالب جوعه مومی الیه پرداختن مخلص صمیم را مرهون منت و احسان نمودن است زیاده چه ابرام نماید رقعه پروانه واگذاشت

ریاحین امانی و آمال حدیقهٔ بهجت مال اذل مشفقی محمد خان برشحات سحاب فیض ایزد ذو الجلال سر سبز و ریان باد گلدستهٔ یکتا دلی یعنی مفاوضهٔ بهجت طراز متضمن نوبنگاهداشت طلب پیاده های این ضلع وصول لطف شمول آورد چون مخبر جدید خیریت و جمعیت های سامی بوده خاطر اندوز نشاط بهجت گردید صورت حیثیت که مردم نوکری پیشهٔ این ضلع بسبب نواه سکهان شقاوت نشان جابجا نوکر شده اند هر چند که

۵۳

که تلاش نمود از مردم سپاه حرار که اعتبار را شاید بهم نرسید و اکثری از قوم اراذل که پیشهٔ سپاهی اختیار کرده دلجمعی خود از انها معلوم بالفعل سید حسین که از سادات باره است با مردم همراه یک جدی که هر واحد سپاهی جانفشان و در معرکه رستم زمان است بذریعهٔ نیازنامه مستفید خدمت سراسر بهجت میشود نظر بر نجابت و شجاعت امیدوار عزت و امتیاز اند انشاء الله تعالی در تقدیم لوازم خدمت و جانفشانی شوخ و اراده منقوش خاطر ارکان حضور خواهند ساخت زیاده چه تصدیع دهد

جواب مفاوضهٔ یکی از آشنایان

خرد مرتبه نور چشم بهتر از جان من سلامت خط مرسله رسید و حقیقت آویزش نمودن فلان با پیاده های برادری قاسم بیگ با هم مفصل دریافت گردید فرد حساب آورده بر طرفی مومی الیه بلفوف است تنخواه آنها داده از ایشان از مکان سکونت بدر سازند که بودن اینچنین شورشیان کنظرف بمقابل سواران خیلی نامناسب بالفعل دو نفر از قوم حسب الترقیم آن عزیز از جان جهت پیاده ها نو نگهداشت فرستاده شد بموجب یه بهر یک رسانند و تتمه نیز منجمله آمد باقی زمینداری در وصول آن هیچ عرصه نیست میرسد اهلیت این مردم خوب واضح گردید از چنین مردم خود غرض دیگر توقع معلوم یک قطعه دان کلان از نقره و یک پیاله چینی از تحویل فلانی یا از هر جا که بازدید بدست شتر سوار باید فرستاد و بهنگی انبه بتعداد چهار صد دانه رسید خاطر را مسرور گردانید ذائقه را حلاوت شکر بخشید خانه آباد و عمر مستزاد و مرمت هیچ از طرفی که افتاده است باید نمود رقعه بسفارش دوستی ملاذ الاحباب کریم الاخلاق سلامت هرچند بعالم صورت از صحبت وافر المسرت بهجت مآلی موصول است اما در معنی باقتضای مؤالفت روحانی ساعتی رشتهٔ حفظ الغیب از دست نداده همیشه بخیریت و جمعیتهای صوری و معنوی آن مظهر حسنات بدرگاه واهب العطیات دست بدعاست او سبحانه تعالی و تقدس حسب المراد دوستان بی ریو زنگ مدام کامیاب مقاصد اعلی ساخته بتوفیق یاد آوری مهجوران موافق فرماید ملاذا و معاذا احوال کساد بازاری روزگار ارباب نفس و بینش از بس وضوح محتاج بترقیم و تسطیر نیست عزیز القدر محمد یار که از برادران قریبی دوستدار از مدتی بیکار و بینوا بسفارش نیازمند مستفید خدمت شریف میشود از انجا که آشناپروری و نجبانوازی سجیهٔ رضیهٔ آن عالی تبار است معهذا سفارش مخلص بیریا بذریعه پرداخت او بوده باشد احتمال قوی است که بامری شریف تر مامور شده بتوجه گرامی مرفه الحال بوده شکر مهربانیها سامی رطب اللسان و عذب البیان خواهد بود زیاده ازین مبالغه پرداخت دولت و اقبال روز به نصیب کنا دعرضی

عرضی درباب حق زمینداری

خداوند نعمت سلامت از عهد سلاطین پیشین زمینداری موضع شکرپور بنام بزرگانم مقرر است و این عبودیت التیام نیز بارث آبا و اجداد خود قابض مانده در عملداری فلانی


بموافقت اهلکاران سینه زوری برحق بندهٔ ناحق مسلط شد هر چند فدویت نهاد در سرکار صاحب ممدوح استغاثه
نمود لیکن بسبب نامساعدت بخت بحق خود نرسید درین زمان بهجت اقتران آوازهٔ غریب پروری جناب آن فلک گوش
جهانیان است امیدوار از فضل و کرم که بعد دریافت احوال و ثبوت حقیقت حق بحقدار رسد دولت و اقبال الی [illegible]
عرضی در استدعای وجه معاش احوال فدوی قدیم و غلام صمیم برحضور پرنور زیب گوهر روشن است که بمحض تغلبات
خاوند بکامی و ناکامی رسیده از چندی بشومی طالع نحوست در حالت بیکاری و بیماری گرفتار آمده که دشمن بدیدن آن میدهد زر
و دوست میگوید نه در خانه نان و نه برای سفر تاب و توان در بنیعرصه کسی احوال بیکسی بعرض خداوند نعمت نمیرساند
و الا در سرکار بلکه هزاران بیکسان و محتاجان پرورش میابند پرورش غلام عقیدت التیام چه دشوار بود لا بهر صورت
بجز آن خداوند کسی بنظر نمی آید که نظر بر بیکسی نموده ذره پروری نماید عرضی در مقدمهٔ دیگر بعز عرض میرساند
نمک پروردهٔ قدیم را در حالت پر ملالت غیر از خداوند نعمت بنظر نمی آید که دستگیری بندهٔ از پا در افتاده نماید لهذا
امیدوار پرورش و پرداخت آفتاب دولت و اقبال از مطلع حشمت و اجلال تابنده باد برب العباد خاتمهٔ کتاب
در دستور العمل دیوانیان مشتمل بر پانزده آیین آیین اول عاملان و چودهریان و تعلقداران را در خلوت
راه ندهد و مقرر کند که سر دیوان حاضر میشده باشند و زمرهٔ رعایا و غربا که برای عرض حال بیایند آنها را در خلا و ملا
داده بخود آشنا سازد تا در اظهار حاجت محتاج بتوسط غیری نباشد آیین دوم بعاملان قدغن نماید که سر سال
ده بده مزارع وار بتعداد قلبه و کشت رقبه دار رسند اگر رعایا بحال باشد اهتمام کنند که هر یک بقدر استطاعت
در ازدیاد تخم ریزی کوشند و نسبت سال گذشته افزونی مزروعات بعمل آرند و از اجناس ادنی بجنس اعلی میل
نموده تا توانند زمین لایق زراعت افتاده نگذارند و اگر احدی در فراهم آوردن کشاورزان از اطراف و جوانب
سعی مشکور و استمالت و دلاسای موفور بجا آرد در بابی و حسب استعداد رعایت لازم شناسند آیین سوم
با امنای پرگنات تاکید نماید که هر سال بموجودات مزروعات عاده بده اسامی وار و ارسیده تمام جمع را از روی جزو بی
بمقتضای کفایت و خیرخواهی سرکار و رفاهیت رعایا تشخیص نموده دل جمع را بلااهمال بدفتر والا ارسال نموده باشند
آیین چهارم آنکه بعد تشخیص تمام جمع که مقرر شده باشد درینباب بکروریان قدغن کند که تحصیل محصول هر فصل
بر محال شروع نموده بازخواست آن مطابق آن بعمل آرند و خود هفته بهفته خبر گرفته تاکید نماید که بذمهٔ احدی قسط
معین چیزی باقی نگذارند و اگر احیانا از قسط اول قلیلی موقوف داشته باشند تاکید زر قسط دوم بقید
وصول آرد و در قسط سوم در مال تمام بیباقی نمایند آیین پنجم باقی سنوات را اقساط مناسب

بقدر طاقت و حالت رعایا قرار داده بکروریان تاکید بلیغ نمایند که موافق وعده بتحصیل در آرند و خود از
سرانجام وصول آن خبردار باشند که از غفلت و مساهلهٔ عمال در تعویق نیفتد آیین ششم آنکه هرگاه
که خود برای دریافت کیفیت پرگنات برآید در هر دهی که وارد شود صورت مزروعات دریغ آن و
استطاعت و قدر جمع بنظر در آرد و اگر در تفریق جمع بر هر واحد حساب بعمل آمده باشد مزارع را مستمال
ساخته بحق رساند و گنجایش از تحت مبلغان برآرد سالحال و تفریق موجودات از روی جزو جزو بی
پرداخته مفصل بنویسند تا حقیقت کار روانی امنا و حسن پرداخت آن وزارت پناه ظاهر شود آیین
هفتم آنکه نانکار و انعام موافق معمول عمل سرکار خالصهٔ شریفه بحال و آنچه از عاملان سرکار عالی متعالی
افزوده باشند وا رسیده که آنجماعه از ابتدای تنخواه جاگیر تا حال چه قدر فتح نگاشته و چه مقدار الصبیعه کمی آفت مجرا
گرفته نظر بر مراتب گذشته بازیافت نماید و آینده موقوف که هرگاه آنها پرگنات بحالت اصلی ظهور خواهند داد
حقیقت بعرض والا خواهد رسید در خورد و تنخواهی بهر امر رعایت خواهد شد آیین هشتم آنکه در فوطه خانه مقرر نماید که
فوطه داران روپیه سکهٔ مبارک عالمگیری بگیرند و بر تقدیر عدم وجود این جنس روپیه شاهجهانی و چلنی و آنکه
رایج بازار بنا شد هرگز داخل فوطه خانه نکنند و اگر بدانند که از باز گردانیدن جنس ناقص در تحصیل تعویق می افتد
وجه بای موافق حق و حساب از رعیت گرفته تبدیل آن را از دو بعمل آرند آیین نهم آنکه خدا نخواسته اگر آفت
سماوی یا ارضی در محلی رو نماید با امنا و عمال تاکید بلیغ کند که موجودات مزروعات را قرار واقعی بکمال احتیاط
و نگهبانی نماید و مزارع وار و ارسیده جمع از روی جزو بی موافق هست بود تشخیص سازند آفت سررشته
که تفریق آن باختیار چودهری و قانونگوی و پتواری باشد هرگز در عمل نیارند تا ریزهٔ رعیت بحق رسد و از
آسیب و نقصان در امن ماند و متغلبان تغلب نتوانند کرد آیین دهم در باب علت منع ملبه و رفع اخراجات
زائد المال و ابواب ممنوعه که باعث تفرقه حال رعایاست با امنا و اعمال و چودهریان و قانونگویان تاکید
بلیغ نموده مچلکات بگیر که زیادتی ملبه و اخذ ابواب ممنوعهٔ معفوهٔ درگاه خلاق پناه هرگز بعمل نیاید
و خود همیشه خبردار باشد و اگر احدی بران اقدام نماید و از امتناع و تهدید باز نیاید حقیقت بحضور برسد
تا از خدمت معزول شود و بجای او دیگری منصوب گردد آیین یازدهم آنکه برای تحقیق برآمد خام
اصلی به برآمد نویسی که از حضور باین منصوب شده باشد رجوع نماید و چون آیین تحقیق برآمد خام است که برآمد
نویس هنگام ترجمهٔ کاغذ هندی بفارسی تحقیق تا چه و بهر مال و اخراجات و رسومات اسامی وار رسید بهمه جهت

ازخانهٔ محسوب ساخته باقی بصرف امین و عامل و زمینداران وغیره نام بنام بنویسید و تاممکن باشد کاغذ خام تمام دهات پرگنه فراهم آورده ترجمه نماید اگر بسبب عدم وجود پٹواری یا وجهی دیگر کاغذ مواضع دیگر بدست نیاید از ان خود از روی برآمد دهات کلیه سراسر گرده داخل طومار کند دیوان آمی باید که بعد طیار شدن طومار بسنجد اگر موافق دستور بقلم آمده باشد و جه تصرف عاملان موافق ضابطه و تصرف چودهری و قانونگوی و مقدم و پٹواری انچه از رسوم مقرری گرفته باشد بمعرض بازخواست دارد آیین دوازدهم از انجاعهٔ امنا و کروریان و فوطه داران هرکس براستی و درستی و دو تنخواهی تبقدیمه خدمت قیام نماید و موافق دستوریکه بقلم آمد اقدام و زمیده صراسم نیکو خدمتی بجا آرد و استعمال سا نبویسید که در زر کفایت اندیشی و دیانت داری به نتیجه بهره مند خواهد شد و اگر خلاف آن عمل نماید حقیقت او را بحضور برنگارد که از خدمت معزول و از نوکری برطرف شده سزای کردار ناهنجار در کنار خویش بیند تا دیگران عبرت پذیرند آیین سیزدهم آنکه گرد آوری سررشتهٔ کاغذ بتاکید تمام بوقت و هنگام نماید و در محلیکه خود اقامت داشته باشد روزنامچه تحصیل مال و سائر نرخنامه روز بروز از پرگنات دیگر روزنامچه تحصیل و موجودات خزانه پانزده روز دارستهه تحویل فوطه داران و جمع واصل باقی ماه بماه و طومار جمع و مجمل و جمع خرچ و جمع بندی تحویل فوطه دار مفصل از عاملان بقید مفصل در آرد و آنرا ملاحظه نموده انچه زوائد از حساب متصرف شده باشد به معرض بازخواست آورده بدفترخانهٔ والا ارسال دارند و کاغذ خریف تا ربیع و کاغذ ربیع تا خریف موقوف نگذارند آیین چهاردهم امین و عامل و فوطه دار که از خدمت معزول شود کاغذ آنها بتاکید تمام گرفته بحساب وابواب ممنوعه باقی از روی بدر نویسی که موافق قاعدهٔ دیوانی بمعرض بازخواست آورده کاغذ از سررشته و وصول ابواب بدر نویسی عامل معزول بکچهری والا بفرستد که از محاسبه فراغ ذمه حاصل نماید آیین پانزدهم آنکه نسخهٔ دیوانی از اطلاق قاعدهٔ معهوده فصل بفصل مرتب بمهر معتمدان و تصدیق خود بدفترخانهٔ والا ارسال میداشته باشند ٭ **تمت**

خاتمة الطبع بفضل خدای یگانه کتاب مفید نامه حسب فرمایش معظم جناب محمد عبد الرحمن خانصاحب صاحب مطبع نظامی کانپور باهتمام خدابخش خان بنارسی در مطبع گلزار اوده لکهنؤ در شهر رجب المرجب سنه ۱۲۸۷ هجری نبوی حلیه انطباع پوشیده جلوه افروز جهان شده ٭

۵۱ طومار نامچه کاغذ که در ان تفاصیل خرج وخارج نویسند ۱۲ عالمگیری
۵۳ لفظ کن بمعنی فعل
۵۴ روزنامچه لفظ مرکب است بمعنی احوال روز
۵۵ لفظ ذمه بمعنی عهد و زنهار و بانگ کردن شتر و در ینجا مراد از عهده است والله اعلم بالصواب
۵۵ مراد از معتمدان مثل قاضی و مفتی و قانونگو و امین وغیره
۵۶


۱۲۰۰۰



